



تأملی در آرایش نیروهای اجتماعی و تحول گفتمان‌های هویت قومی در بلوچستان ایران

احمد نادری^۱، بهروز روستاخیز^۲، ابراهیم فیاض^۳، محمدعثمان حسین‌بر^۴
دریافت: ۱۳۹۷/۰۱/۲۲ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲

چکیده

تأمل در آرایش نیروهای اجتماعی و جریان‌های اندیشه‌ای گوناگون که در هر جامعه قومی، چشم‌انداز هویتی ویژه‌ای را توسعه می‌دهند، تأییدگر این نکته است که امر قومی به‌طور عام و مسئله هویت قومی به‌طور خاص، پدیده‌ای اجتماعی است که می‌تواند زمینه‌ساز مناقشه‌های اساساً گفتمانی باشد. پژوهش حاضر بر مبنای چنین درکی و با توجه به ضرورت فهم گوناگونی اندیشه‌هایی که در مورد مسئله قومیت و هویت قومی در بلوچستان ایران، به‌ویژه در دوران معاصر، وجود داشته و دارد، سازمان یافته است. این پژوهش کیفی با استفاده از مجموعه‌ای از تکنیک‌ها، به‌ویژه با تأکید بر روش‌شناسی تاریخی، مطالعات کتابخانه‌ای-اسنادی، و نیز تأملات میدانی، پس از طرح بحثی نسبتاً مفصل در مورد ساختار و سازمان اجتماعی بلوچ‌های ایران، نخست به ارائه نوعی دسته‌بندی از نیروها و گروه‌های اجتماعی مطرح در جامعه مورد مطالعه پرداخته و سپس، بر این مبنای بحثی را درباره گفتمان‌های رقیب در آن ارائه کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تأثیرگذارترین گروه‌های اجتماعی مطرح در سپهر سیاسی و اجتماعی بلوچستان به‌ویژه در یک سده اخیر- عبارت بوده‌اند از: (۱) سردارها، خوانین و اشرافیت سنتی؛ (۲) نخبگان قومی ناسیونالیست و ملی‌گرا؛ (۳) روحانیون، مولوی‌ها و فعالان مذهبی؛ (۴) روشنفکران و فعالان مدنی تجدیدگرا. به‌نظر می‌رسد که هر یک از این گروه‌ها، در چارچوب و فضای اندیشگانی ویژه‌ای فعالیت می‌کند؛ در مقاله حاضر، این موضوع با ارائه چهار دسته گفتمانی، بررسی شده است: (۱) گفتمان‌های خودمحور و قوم‌گرایانه؛ (۲) گفتمان‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه؛ (۳) گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی مذهب‌محور؛ (۴) گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی بازاندیشانه.

کلیدواژه‌ها: گفتمان‌های هویتی، هویت قومی، بلوچ، بلوچستان

۱. عضو هیئت علمی گروه مردم‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
anaderi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مردم‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
b.roustakhiz@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه مردم‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
efayaz@ut.ac.ir

۴. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.
mohb@lihu.usb.ac.ir

زیست اجتماعی و کنشگری فعالانه، ماهیتاً یک نفره، یک سویه، و در خلاء ممکن نیست، بلکه مانند یک بازی است که در آن، گروه‌های مختلف، با فراز و فرودهایی که در اقتضانات تاریخی ریشه دارد، برای پیشی گرفتن از «دیگری» و جهت تثبیت «خود» در تلاش هستند؛ هم‌آوردی تمام‌عیار (جنکینز^۱، ۱۳۹۴، ۸-۴). در واقع، هر جامعه‌ای، ترکیبی از گروه‌ها و نیروهایی است که هر یک به نحوی، در حیات اجتماعی نقش دارد و البته میزان تأثیرگذاری آن‌ها همیشه به یک اندازه نبوده و نیست، زیرا قدرت حضور برخی، رو به افول گذاشته و برجستگی ظهور بعضی دیگر می‌تواند بسیار قابل توجه باشد. یکپارچگی اجتماعی از این منظر، اساساً معنایی هم‌گرایانه ندارد، زیرا سرشت اجتماعی وجود، به معنای باور به تعدد نگاه‌ها و نگرش‌ها است؛ امری که در نهایت اگر عقیده‌مندان جهان‌بینی‌های گوناگون را در برابر هم قرار ندهد، در کنار یکدیگر نیز قرار نخواهد داد. هر یک از این گروه‌ها، درک متفاوتی از «چیستی» خود و «کیستی» شان در جهانی که در آن زیست می‌کنند را گسترش می‌دهد؛ درکی که خود تأییدگر سیال بودن «هویت»^۲ است.

بر اساس چنین نگاهی و در پی تعمیم آن، همچنین نمی‌توان از درک یگانه‌ای از «هویت قومی»^۳ در جامعه‌ای که اساساً آوردگاه گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مختلف است، سخن گفت. اگرچه «من»ها در چنین جامعه‌ای دارای پیشینه قومیتی هستند، اما ارزیابی یگانه‌ای از جایگاه خود و موضع لزوماً مشابهی در برابر سایر سطوح هویتی ندارند. نیروها و گروه‌های اجتماعی گوناگون، تعریف‌های گوناگونی را از «وجود قومیتی» خود تولید و بازتولید کرده و این امر، بازمانگر همان تفاوت‌های نگرشی است که پیشتر اشاره شد. جامعه قومیتی بلوچستان نیز از این امر مستثنا نبوده و به‌ویژه امروز - با توجه به تحولاتی که تشریح خواهد شد - نیروهای نسبتاً متقابلی را در خود جای داده است که به‌لحاظ نگرشی و نسبت به «هویت قومی»، تفاوت‌های قابل‌بحثی دارند؛ تفاوت‌هایی که پویای گوناگون و گاه متضادی را شکل داده است.



1. Richard Jenkins
2. Identity
3. Ethnic identity



بنابر آنچه گفته شد، آنچه در این گفتار به بحث گذاشته خواهد شد، در ابتدا ارائه نوعی دسته‌بندی از نیروها و گروه‌های اجتماعی مطرح در جامعه بلوچستان و در ادامه، گفتمان‌هایی است که می‌توان از فعالیت این دسته‌ها، استنباط و استنتاج کرد. البته در این مورد، توجه به این نکته ضروری است که گروه‌ها و گفتمان‌های مورد اشاره، نه تنها پدیده‌ها و اموری یک‌دست نیستند، بلکه به لحاظ درونی نیز دارای تشتت و چندگونگی‌هایی هستند که باید به آن‌ها توجه شود، لیکن برحسب محدودیت‌های این قالب نوشتاری از یک سو و شناخت واقعی محدود از فضای اجتماعی و سیاسی بلوچستان ایران از سوی دیگر، در اینجا سعی شده است به منظور آغازگر بحث در این زمینه، بیشتر یک «تیپ‌شناسی نوعی» کلان و مختصر ارائه شود که در پرتو آن، علاوه بر ترسیم تصویری نزدیک‌تر به واقعیت از جریان‌های تاریخی و فعلی حاکم بر سپهر اجتماعی جامعه بلوچستان، فهم روندها و بسترهای شکل‌دهنده به «مسئله هویت» برای بلوچ‌ها نیز در کلیت آن، تاحدی ممکن می‌شود. در واقع، تیپ‌شناسی نوعی یا گونه‌شناسی کلان، ابزارهای تحلیلی‌ای را برای فهم بهتر واقعیت و ارائه تحلیلی روندشناختی در اختیار ما قرار خواهد داد (فروند^۱، ۱۳۶۸، ۷۴).

۱. ادبیات نظری و چشم‌انداز تحلیلی پژوهش

اساساً می‌توان از پیوندی محکم میان اندیشه اجتماعی و آنچه کنش اجتماعی می‌نامیم، بحث کرد؛ به گونه‌ای که در پس هر عمل نیت‌مندی، درست مانند گفتاری که بر زبان می‌آوریم، اندیشه‌ای نهفته است. اندیشیدن، یا به بیان مشخص‌تر، مبانی اندیشه‌ای، نقطه حرکت و شکل‌گیری یک جریان گفتمانی و در سطحی عمومی‌تر، سازمان‌یابی یک جریان اجتماعی است. در این میان، آنچه در فاصله اندیشه و کنش بسط می‌یابد، چیزی است که ما به آن «هویت» می‌گوییم؛ مفهومی که خطوط مرزی را تعریف و ترسیم می‌کند. بر این اساس، فهم هر کنش و فراتر از آن، فهم هر جریان اجتماعی، مستلزم دستیابی به شناختی از آن دسته از مبانی اندیشه‌ای و عقیدتی است که کنش یا جریان یادشده بر مبنای آن، فرصت ظهور و بروز یافته است. از خلال این شناخت، درک گسترده و عمیق آنچه عواملان یا کنشگران اجتماعی، به‌عنوان هویت خود تعریف کرده‌اند، بسیار آسان‌تر می‌شود.



مسئله هویت قومی و چرایی یا چگونگی شکل‌گیری آن، به‌ویژه در سده‌های اخیر و در پی موج‌های گسترده هویت‌خواهی در نقاط مختلف جهان، به‌ویژه پهنه‌های فرهنگی چندقومی، مسئله جالب‌توجهی برای اندیشه‌ورزی نظری در بین بسیاری از اندیشمندان اجتماعی بوده است. در این میان و به‌طور کلی، سه دیدگاه عمده قابل طرح است: دیرین‌گرایی^۱، ابزارگرایی^۲، و برساخت‌گرایی^۳. در رویکرد نخست، هویت قومی یک امر اجتماعی ریشه‌دار و کهن تعریف می‌شود؛ اعضای یک گروه قومی، هویت خود را ناشی از حافظه جمعی‌شان، خاطرات تاریخی مشترک، اسطوره‌های کهن، و برخی از عناصر فرهنگی مشترک همچون دین و مذهب، آداب و رسوم، زبان، و... می‌دانند. در اینجا تأکید ویژه‌ای نیز بر نوعی از همبستگی عمومی گذاشته می‌شود که مبتنی بر خاک و خون است (هاتکینسون و اسمیت^۴، ۱۹۹۶؛ به نقل از: کریمی، ۱۳۹۰، ۶۴). با وجود این، از نظر منتقدان دیرین‌گرایی، رویکرد یادشده به این نکته توجه نمی‌کند که ممکن است تحریک احساسات قوم‌گرایانه و برجسته‌سازی آنچه با عنوان «هویت قومی» مطرح است به دلایلی کاملاً حسابگرانه و به‌منظور حفظ وضعیت موجود یا تغییر آن و دستیابی به برخی امتیازها انجام شود (گوپتا^۵، ۱۹۹۱؛ به نقل از: احمدی، ۱۳۷۸، ۱۴۶). چنین فهمی از هویت قومی، خود برگرفته از تعریفی است که ابزارگرایان و طرفداران «انتخاب عقلانی» از مفهوم قومیت ارائه می‌دهند؛ زیرا از نگاه آنان، قومیت اساساً ابزاری است برای بسیج اجتماعی و سیاسی اعضای گروهی خاص به‌منظور تأمین خواسته‌های سیاسی مشخص (سیدامامی، ۱۳۸۷، ۲۱). از این رویکرد نیز به‌عنوان رویکردی تقلیل‌گرا انتقاد شده و گفته می‌شود که ابزارگرایان، منافع را بیشتر به‌صورت مادی تعریف می‌کنند و نمی‌توانند احساس دوام و بقای اقوام را که در میان اعضای این قومیت‌ها وجود دارد، جدی بگیرند (مرشدی‌زاد، ۱۳۸۰، ۱۷). در چنین شرایطی، تأکیدهای رویکرد برساخت‌گرا به‌عنوان سومین رویکرد را باید تأکیدهایی دانست که در نهایت، نوعی چارچوب نسبتاً تلفیقی را در برابر ما می‌گشاید. در اینجا، قومیت مانند هر پدیده اجتماعی دیگری، به‌عنوان امری در نظر گرفته

1. Primordialism
2. Instrumentalism
3. Constructivism
4. John Hutchinson and Anthony D. Smith
5. Prasanta Sen Gupta



می‌شود که در یک بستر گفتمانی، برساخته می‌شود و در طول این جریان، افراد را به نوعی خودآگاهی می‌رساند تا «خود» را در برابر «دیگری»ها تعریف کنند. در این نگاه، نه تنها شناسه‌های فرهنگی و پیشینه تاریخی گروه‌ها انکار نمی‌شوند، بلکه اغلب بر بهره‌گیری از این موارد در آنچه «برساخت هویت» گفته می‌شود نیز تأکید می‌شود (بارث^۱، ۱۹۶۹؛ اریکسون^۲، ۱۹۹۳؛ اندرسون^۳، ۲۰۰۶؛ اسمیت، ۱۳۷۷؛ مالشویچ^۴، ۱۳۹۰). در رویکرد اخیر، مسئله هویت به مثابه یک سازه اجتماعی در نظر گرفته می‌شود و از این رو، به نظر می‌رسد که امکان بیشتری را برای مشاهده کنش‌ورزی‌های متعدد در یک میدان پُرتنش اجتماعی فراهم می‌کند. بر این اساس، کنشگرانی که به لحاظ عقیدتی، به مبانی اندیشه‌ای متفاوتی پایبند هستند، منابع معنایی یکسانی را توسعه ن داده و اساساً اولویت‌های متفاوتی را پیگیری می‌کنند. از سوی دیگر، افراد یا گروه‌های مختلف ممکن است به شیوه‌های متفاوت و با اهداف گوناگونی بر منابع معنایی یکسان، تأکید یا آن‌ها را تفسیر و بازتفسیر کنند؛ منابعی مانند جغرافیا، تاریخ، زبان، مذهب یا آنچه با عنوان «حافظه جمعی» مطرح است. تأکیدها و تفسیرهای یادشده، در معمول‌ترین حالت، یا در پی امتدادبخشی و بازتولید نظم پیشینی هستند، یا سعی دارند سازمان اجتماعی موجود را از نو تنظیم کنند. این ساختن هویت و بازسازمان‌دهی جامعه نیز همواره در بستر روابط قدرت انجام می‌شود؛ از این منظر، جریان‌های متنوع و متقابلی را می‌توان شناسایی کرد که هر یک برای توسعه و تثبیت گفتمان ویژه خود تلاش می‌کند؛ برای مثال، عده‌ای در پی مشروعیت‌بخشی به هویت مورد تفسیر خود بوده و برخی به برساخت آنچه به «هویت مقاومت»^۵ معروف است، می‌پردازند؛ همچنین، در این میان، مجموعه‌ای از کنشگران اجتماعی را می‌توان یافت که به گونه‌ای «برنامه‌دار»، با استفاده از مصالح فرهنگی در دسترس خود، هویت جدیدی را برمی‌سازند که موقعیت وجودی آنان را از نو تعریف کرده و بر این اساس، به دنبال تغییر شکل کلیت ساخت اجتماعی خود هستند (کاستلز^۶، ۱۳۸۴).

ما با حرکت از چشم‌انداز تحلیلی بالا، در این پژوهش در پی فهم این نکته هستیم که

1. Fredrik Barth
2. Thomas Hylland Eriksen
3. Benedict Anderson
4. Sinisa Malesevic
5. Resistance identity
6. Manuel Castells

آرایش نیروهای اجتماعی مطرح در جامعه قومی بلوچستان، چه جریان‌های هویتی متقابلی را شکل داده است؟ هریک از جریان‌های یادشده، مبتنی بر کدام پایه‌های عقیدتی و اندیشه‌ای است؟ درنهایت و به‌طور مشخص، صورت‌بندی گفتمانی خاصی که نمایندگان هر جریان ارائه می‌دهند، چگونه بوده و مبتنی بر چه مفاهیم کانونی یا چه دال‌های محوری‌ای است؟

۲. ادبیات تجربی و پیشینه پژوهش

در بحث از مسئله قومیت و هویت قومی می‌توان آثار قابل توجهی را در بین پژوهشگران داخلی و خارجی شناسایی کرد؛ باوجوداین، هنوز اثر قابل‌اتکایی را در مورد تحول گفتمان‌های هویتی در مناطق قومی ایران و به‌طور مشخص، بلوچستان، نمی‌توان برجسته ساخت. این درحالی است که در سطحی کلان‌تر و آنجا که مسئله هویت ملی، دغدغه پژوهشگران بوده، پژوهش‌های جدی‌تری انجام شده است. دراین میان و برای مثال، باید از پژوهش قابل‌استناد کچویان (۱۳۸۵) با عنوان «تطورات گفتمان‌های هویتی ایران» نام برد؛ پژوهشی که کچویان در آن در پی فهم چگونگی شکل‌گیری مسئله یا به بیان خود وی، «معضله هویت» در بین ایرانیان بوده و سعی بر ارائه روایتی از کوشش‌های این مردم برای بازیابی یا تعریف هویت خود در کشاکش با جریان تجدد داشته است.

پژوهش افرا و فیض‌آبادی (۱۳۹۲) با عنوان «تبارشناسی مفهوم هویت در گفتمان‌های سیاسی معاصر»، از آثار دیگری است که در آن، هدف نهایی گفتمان‌های مسلط در ایران، واکاوی شده است؛ آنچه به‌زعم پژوهشگران، جملگی در برساخت هویتی ثابت، یکسان، و فراگیر دنبال شده و البته درعمل، به‌دلیل عاملیت کنشگران اجتماعی در لایه‌های گوناگون، تحقق نیافته است. در این زمینه، پژوهش‌هایی را نیز می‌توان یافت که با تأکید بر دوره‌های خاصی، مدعای تدقیقی ژرف‌اندیشانه‌تر بر این مسئله در محدوده‌هایی مشخص را داشته‌اند. ازجمله این پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش ثقفی و میرمحمدی (۱۳۸۹) اشاره کرد که در پی فهم «مبانی معرفتی گفتمان‌های هویت ملی در عصر پهلوی» بوده است.

در مورد آنچه به‌عنوان قومیت و هویت قومی برجسته است، مهم‌ترین جنبه‌ای که از آن منظر سعی بر انجام مجموعه‌ای از بررسی‌های پژوهشی و تحلیلی شده است، سیاسی‌شدن این مفاهیم و زمینه‌هایی است که هویت قومی را مسئله‌مند می‌کند. برای نمونه در بین



پژوهشگران ایرانی، حمید احمدی (۱۳۷۸) در اثری با عنوان «قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت»، با یک بررسی تاریخی ضمن تأکید بر سه قوم ایرانی کرد، بلوچ، و آذری، در پی یافتن پاسخی برای این پرسش اساسی است که چرا اقوام مورد اشاره در ایران، سیاسی شده‌اند؟ احمدی با ارائه یک طرح توصیفی در مورد وضعیت جامعه و سیاست در کردستان، بلوچستان، و آذربایجان ایران، سیاسی شدن این اقوام را به طور خاص ناشی از سه عامل اساسی می‌داند که عبارتند از: نخست، ظهور دولت‌های سکولار مدرن در ایران و رویارویی آن‌ها با رؤسای ایلی و قبیله‌ای خودمختار سنتی؛ دوم، نقش تأثیرگذار نخبگان سیاسی و روشنفکران قومی و غیرقومی در شکل‌دهی به هویت قومی و درنهایت، عوامل خارجی، سیاست بین‌الملل، و حمایت خاورشناسان غربی از گرایش‌های ناسیونالیستی سکولار.

علاوه بر این، در میان پژوهش‌های مربوط به مسئله قومیت و هویت قومی، در بستر جامعه ایرانی، پژوهش‌های بسیاری را نیز می‌توان یافت که به طور مشخص، نسبت میان هویت ملی و هویت قومی را بررسی کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به پژوهش علی یوسفی (۱۳۸۰) اشاره کرد که اگرچه براساس نتایج آن، احساس بالای تعهد ملی، فروکاهنده احساس هویت قومی است، اما به طور کلی، احساس هویت ملی نه تنها با احساس هویت قومی منافاتی ندارد، بلکه قوام‌بخش آن نیز هست.

مسئله «هویت قومی» با تأکید بر قومیت بلوچ و مسائل مرتبط با آن نیز به طور کلی، موردی نادیده‌نگاشته شده در پژوهش‌های اجتماعی و سیاسی داخلی نیست (عبداللهی و حسین‌بر، ۱۳۸۱؛ گودرزی، ۱۳۸۳؛ معیدفر و شهلای‌بر، ۱۳۸۶؛ حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۹۲). با وجود این، به طور خاص در بررسی پیشینه مطالعات مربوط به «آرایش نیروهای اجتماعی و تحول گفتمان‌های هویت قومی» و با جست‌وجو در بین آثار دردسترس، پژوهش جامعی را به زبان فارسی نیافتیم که این مسئله را به عنوان مسئله محوری خود انتخاب کرده باشد. در مورد آثار غیرفارسی نیز، تمرکز خاصی را بر مسئله ملی‌گرایی بلوچی شاهد هستیم (هریسون^۱، ۱۹۸۱؛ حسین‌بر، ۱۹۸۴) و آنجا که هدف، بررسی تحولات سیاسی-اجتماعی بلوچستان ایران بوده است (طاهری، ۲۰۱۰؛ طاهری، ۲۰۱۴) نیز بیشتر با تأملی مروری روبه‌رو می‌شویم.



۳. روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر، بخشی از طرح بزرگ‌تری درباره «مسئله هویت در بلوچستان ایران» است که به‌طور بنیادین، در چارچوب نوعی روش‌شناسی تاریخی-تبارشناسانه قرار می‌گیرد و در قالب یک رساله دکترا در حال پژوهش و نگارش است. در این طرح، با حرکت از روش‌شناسی یادشده و کنکاش در تاریخ زندگانی مردم ناحیه مورد اشاره، در پی شناسایی و فهم گفتمان‌هایی هستیم که در کشاکش میان آن‌ها، هویت بلوچی، برساخته شده و همچون یک فرایند پیوسته، همچنان در حال ساخت است. در این روش‌شناسی، علاوه‌بر تحلیل و توصیف شکلی، ساختاری، و محتوایی گفتمان‌ها، در پی شرح شرایط وجود یا ابتدای آن‌ها و حوزه عملی کاربرد یا انتشار آن‌ها هستیم. در رویکرد تبارشناسانه و برخلاف رویکرد تاریخی صرف، هدف، نه ترسیم و دنبال کردن خط یگانه‌ای از تحولات پیوسته تاریخی، بلکه فهم تشتت‌ها، چندگونگی‌ها، گسست‌ها، شکاف‌ها، خلاءها و تفاوت‌ها است (جمشیدی‌ها و باینگانی، ۱۳۹۰). این رویکرد به ما اجازه خواهد داد که مسئله هویت در بلوچستان ایران را در فرایند تطور تاریخی آن بررسی کرده و با شناسایی نیروها، گروه‌ها، و گفتمان‌های مؤثر بر جریان شکل‌گیری این مسئله، امکان مناسبی برای ارزیابی انتقادی آن‌ها و فهم وضعیت یا شرایط کنونی پدیده مورد مطالعه داشته باشیم (کچویان و زائری، ۱۳۸۸).

به‌رحال، آنچه در این مقاله ارائه می‌شود، تلاش برای ارائه روایتی تاریخی و به‌اصطلاح «درزمانی» و تحلیلی است که به روش کتابخانه‌ای و با رجوع به اسناد و آثار موجود و مرتبط، جمع‌آوری شده است. از سوی دیگر، نمی‌توان نقش تاریخ شفاهی نهفته در ذهن و حافظه آگاهان محلی و نیز تجربه زیسته و تأملات میدانی طولانی‌مدت در ناحیه مورد مطالعه را در انجام این کار انکار کرده و بی‌تأثیر دانست. به‌هرروی، در گردآوری و جمع‌بندی آنچه در ادامه می‌آید، سعی کرده‌ایم با پابندی به گام‌های اصلی روش‌شناسی مورد اشاره و با وجود محدودیت‌های این قالب نوشتاری، در یک صورت حداقلی، درآمدهی مقدماتی را برای بررسی‌های تحلیلی و مستقل از هریک از گفتمان‌های شناسایی‌شده، فراهم کنیم.

به بیانی مختصر و در فرایند بهره‌گیری از روش‌شناسی بالا، نخست سعی بر «شناسایی مسئله» و واکاوی «پیشینه موضوع» از خلال طرح یک پیش‌زمینه تاریخی داشته‌ایم. در این بخش علاوه‌بر تأملی در سازمان و ساختارهای اجتماعی حاکم بر بلوچستان، نیروهای





اجتماعی و گروه‌های مطرح در جامعه قومی بلوچستان از دیرباز تاکنون بررسی شده‌اند؛ نیروها و گروه‌هایی که هر یک به اندازه خود در شکل‌دهی و جهت‌بخشی به هویت انسان بلوچستانی سهم داشته‌اند. این زمینه‌کاوی تاریخی تا حد زیادی به منظور «فهم نقطه صفر مسئله‌مندی هویت برای بلوچستانی‌ها» انجام شده است؛ امری که برحسب یافته‌های پژوهش، ضرورت تمرکز بر زیست فرهنگی بلوچ‌ها به شکل پیشامدرن آن و لزوم شروع تأمل تبارشناسانه از آن زمان را برای ما آشکار می‌کند. در ادامه و از خلال این سفر، درعمل به «اکتشاف گفتمان‌ها» رسیده‌ایم؛ اشاره به سیر شکل‌گیری گفتمان‌ها و پیگیری مختصر تطور آن‌ها که در برخی موارد از طریق برجسته‌سازی چگونگی جایگزینی «دال‌های محوری» هر گفتمان انجام شده است، از مهم‌ترین نکته‌های موردتوجه در این بخش است. اگرچه این نوشتار، همان‌گونه که اشاره شد، یک نوشتار کوتاه و درواقع، یک درآمد مقدماتی بر موضوع مورد مطالعه است، ولی در خلال طرح و تشریح خلاصه هر گفتمان، سعی کرده‌ایم «گست‌ها» و «تصادم‌های» درونی و میان‌گفتمانی را نیز بررسی کرده و از این طریق، به اختصار، تحلیلی از کشاکش جریان‌های «قدرت» و «مقاومت» ارائه دهیم. کمالینکه یافته‌ها نشان می‌دهد که هر گفتمان به‌نوعی با مقاومت در برابر گفتمان پیشین طرح شده و اگرچه در ابتدا قدرت مسلط را به‌چالش می‌کشد، اما به‌زودی تمایل خود آن نیز به کسب قدرت و دستیابی به هژمونی آشکار می‌شود.

۴. میدان مورد مطالعه؛ یک پیش‌زمینه تاریخی

ناحیه بلوچستان، یکی از بزرگ‌ترین نواحی جغرافیایی ایران زمین است و اکنون بیشتر مردم آن در دو کشور ایران و پاکستان جای گرفته‌اند. بلوچ‌ها بنابر ارجاعات تاریخی (ناصر، ۱۳۴۵، ۳؛ یغمایی، ۱۳۵۵، ۳۶؛ تولدکه^۱، ۱۳۵۸، ۳۰۸؛ اصطخری، ۱۳۷۳، ۱۶۵؛ کریستین سن^۲، ۱۳۷۵، ۴۹۲؛ احمدی، ۱۳۷۸، ۱۱۲؛ ناصری‌نیا، ۱۳۸۸، ۴۳) مردمانی از تبار آریایی‌های ساکن در نواحی شمالی سرزمین ایران بوده‌اند که به دلایل مختلف و احتمالاً به‌طور اجباری، به جنوب شرق ایران کنونی کوچانده شده و در ناحیه‌ای که بعدها «بلوچستان» نامیده شد،

1. Theodor Noldeke
2. Arthur Emanuel Christensen



استقرار یافته‌اند. ناحیه مورد مطالعه در کشورمان و در یک تقسیم‌بندی کلی، به دو قسمت شمالی (موسوم به سرحد) و جنوبی (موسوم به مکران) قابل تفکیک است؛ تفکیکی که تنها طبیعت‌های جغرافیایی متفاوت را بازنمایی نکرده و درعین حال، نشانگر تنوع‌های اساسی‌ای در ساختار و سازمان اجتماعی جمعیت ساکن در هر یک از این مناطق است.

به لحاظ تاریخی، بلوچ‌ها را باید مردمانی دانست که در گروه‌های ایلی و طایفه‌ای مختلف سازمان یافته و سازمان اجتماعی آن‌ها زیر سلطه نوعی اقتدار سنتی با محوریت خوانین محلی یا سرداران طوایف بوده است. در این میان، ناحیه مکران ضمن داشتن نوعی ساختار «شبه‌فئودالی»، توسط حکمرایان یا خوانینی اداره می‌شد که با برقراری یک نظام سلسله‌مراتبی سخت، نوعی اعتبار ذاتی برای خود قائل بوده و همواره بر اقتدار دیگری همچون کارگزاران، زمین‌داران متوسط و کوچک، پیشخدمت‌ها، نوکرها، و... تسلط داشته‌اند (شهبخش، ۱۳۷۳، ۳۰-۱). در حقیقت، اگرچه «برخی رهیافت‌های انسان‌شناسانه درباره قبایل، آن‌ها را واحدهای سازمانی خویشاوند، غیر متمرکز، مساوات‌طلب، و دولت‌ناپذیر در یک جامعه بزرگ‌تر می‌دانند» (سالزمن^۱، ۱۹۷۳؛ به نقل از: احمدی، ۱۳۷۸، ۵۷)، اما واقعیت تاریخی در مکران چنین چیزی را تأیید نمی‌کند. ساختار و سازمان اجتماعی بلوچ‌ها در مکران، لزوماً مبتنی بر خویشاوندی و متکی بر اصول اجدادی و وابستگی‌های ناشی از وجود روابطی غالباً سیاسی بوده که مبتنی بر وجود و رسمیت داشتن نوعی قدرت سلسله‌مراتبی در میان افراد نه لزوماً خویشاوند است؛ از سوی دیگر، می‌دانیم که ماهیت چنین نظم مرکز-محورانه‌ای اساساً نمی‌تواند به مساوات‌گرایی در جامعه بیانجامد.

البته سازمان اجتماعی حاکم بر ناحیه سرحد بلوچستان، نسبت به آنچه در مورد بخش جنوبی این پهنه مشاهده کردیم، با رویکرد بالا مناسب‌تری می‌یابد؛ زیرا سازمانی متکی بر نظام خویشاوندی است که در آن شاهد نوعی سلسله‌مراتب ایلی هستیم (جانب‌اللهی، ۱۳۷۵) و برخلاف آنچه در مکران وجود دارد، در این ناحیه کسی که بر صدر مراتب ایلی است، در ابتدای امر دارای اعتبار ذاتی نیست (معیدفر و شهلای، ۱۳۸۶، ۱۹۵). اقتدار حاکم بر روابط اجتماعی جاری در نظام‌های عشیره‌ای، اگرچه اقتداری سنتی است، اما درعین حال ناشی از کاریزمای شخصیتی است که «سردار» نام دارد. سردار سالاری در ناحیه سرحد،

1. Philip Carl Salzman

بازنمای شیوه‌ای از زیست پدرمآبانه در بستری بوده است که تا حد زیادی می‌توان آن را اقتضای این بستر دانست. وجود شخصی با هوش و ذکاوت بالا، دارای فن بیان قوی و شیخوخیت، به‌ویژه برای انتظام‌بخشی به امور ایل و نیز حل‌وفصل اختلافات و نزاع‌های درون یا بین طایفه‌ای، به‌طور خاص در برهه‌ای از تاریخ زندگی مردم سرحد که شیوه معیشتی کوچ‌گری و گله‌داری در بین آنان رواج بیشتری داشت، به‌نظر ضروری می‌رسید. سعی برای حفظ هژمونی سردار و این شیوه ساختاربخشی به نظام اجتماعی، با وجود اجرای سیاست‌های دولت مدرن مانند اسکان عشایر، پیش از انقلاب، و اعتباربخشی فزاینده به سایر نیروهای اجتماعی مانند روحانیون، پس از انقلاب اسلامی ایران و حتی هم‌اکنون، با وجود جریان انتقادی در بین روشنفکران محلی، ادامه دارد.

جامعه قومی بلوچستان و شیوه‌های مسلط سازمان اجتماعی در سرحد و مکران به‌طورکلی و در پی ورود نیروهای نظامی و دولتی از دوران قاجاریه و پهلوی، اجرای سیاست‌های دولت مدرن، مدرنیزاسیون، و ورود عناصر مدرنیته و اعتباریابی اقشار و نیروهای اجتماعی دیگر مانند روحانیون، بوروکرات‌ها، روشنفکران دانشگاهی، فعالان غیردانشگاهی، و... دچار تحولات اساسی و درگیر کشمکش‌های مناقشه‌آمیزی شده است و فهم جریان‌های متنوع هویت‌خواه و نیز گفتمان‌های هویتی در این جامعه، مستلزم درنظر داشتن تحولات و کشمکش‌های یادشده است. اگرچه بررسی چرایی و چگونگی این تحولات باید در جای دیگر و به‌گونه‌ای مفصل‌تر انجام شود، باوجوداین و براساس ضرورتی که این پژوهش پیش‌روی ما نهاده است، از خلال پرداختن به گروه‌ها و نیروهای اجتماعی فعال در جامعه بلوچستان، تحولات مورد اشاره نیز به‌اختصار مرور خواهند شد.

۵. گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مطرح در جامعه قومی بلوچستان

حضور گروه‌ها و نیروهای اجتماعی گاه متقابل را در یک جامعه می‌توان نشانگر شکاف‌ها و تعارض‌هایی دانست که در آن وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۴، ۱۰۷). براین اساس، فهم کیستی و چیستی گروه‌ها و نیروهای یادشده که برپایه این شکاف‌ها و تعارض‌ها پدیدار شده‌اند و نیز فهم چگونگی و چرایی صف‌بندی آن‌ها می‌تواند زمینه‌ای را برای شناسایی گفتمان‌هایی به‌وجود آورد که درنهایت، پویای هویتی متنوع را دامن می‌زنند. به این منظور، در ادامه نوعی



تقسیم‌بندی از گروه‌ها و نیروهای اجتماعی مطرح و فعال در جامعه بلوچستان ارائه می‌دهیم که البته به‌هیچ‌روی ادعای شمولیت تام در مورد آنچه در این جامعه بوده و هست، ندارد. براساس مرورهای انجام‌شده توسط نگارندگان و یافته‌های جمع‌آوری‌شده تا این برهه، به‌نظر می‌رسد می‌توان از شش گروه اجتماعی عمده در بلوچستان ایران نام برد: ۱) سردارها، خوانین، و اشرافیت سنتی؛ ۲) نخبگان قومی ناسیونالیست و ملی‌گرا؛ ۳) روحانیون، مولوی‌ها، و فعالان مذهبی؛ ۴) بوروکرات‌ها و طبقه متوسط دنباله‌رو؛ ۵) تجار، اغنیا، و ثروتمندان جدید؛ ۶) روشنفکران و فعالان مدنی تجددگرا.

۱-۵. سردارها، خوانین، و اشرافیت سنتی

بنابر توضیحات پیشین، اشراف‌سالاری در مکران و سرحد بلوچستان به‌لحاظ منشأ، متفاوت بوده و به‌لحاظ شکلی نیز باید در قالب انواع گوناگونی در نظر گرفته شود. اشرافیت خوانین مکران، نوعی اشرافیت مبتنی بر تبار بوده و با ایجاد تفکیک میان «ذات»‌های والا و پست، به ایجاد نوعی نظام «شبه‌کاستی» منجر می‌شد که مختصات خاص خود را دارد (برقی، ۱۳۳۶؛ توسلی و بامری، ۱۳۹۴؛ آذرشب، ۱۳۹۴)، اما اشرافیت سرداری در سرحد اگرچه ناشی از چنین تفکیکی نیست، ولی درنهایت به ایجاد طبقه‌ای منجر شده است که اعضای آن در موقعیت برتری نسبت به دیگران قرار دارند (سالزمن، ۲۰۰۰؛ جانب‌الهی، ۱۳۷۵). به‌هرروی، آنچه اهمیت دارد این است که به‌ویژه در ساختار سنتی جامعه بلوچستان-سردارها و خوانین به‌عنوان طبقه ممتاز و حاکمه، جایگاه بسیار مهم و تأثیرگذاری داشته‌اند. آن‌ها همواره نسبت به گروه‌های اجتماعی دیگر از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بوده و دراین‌میان، به‌ویژه خوانین مکران با نوعی تلاش سازمان‌بخش، طبقه‌ای کم‌ویش بسته را تشکیل می‌دادند؛ نوعی اشرافیت موروثی و نهادینه‌شده که درعمل، هیچ گروه دیگری را به آن راه نبود (شهبخش، ۱۳۷۳). گروه یادشده-به‌ویژه تا پیش از شکل‌گیری دولت پهلوی و اقدامات این دولت برای کنترل قدرت بی‌حد و حصر حاکمان محلی-از نفوذ قابل‌توجهی در منطقه برخوردار بوده و در موارد فراوانی، به‌عنوان متحدان نظامی سلسله‌های حاکم بر گستره ایران‌زمین ظاهر شده و بخشی از نیروهای زیر فرمان خود را برای همراهی با لشکرهای شکل‌گرفته برای حمله‌های دفاعی یا تهاجمی، اعزام می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که حتی فردوسی نیز به نقش مؤثر جنگجویان بلوچ در سپاه ایران و در جنگ‌های مختلف اشاره می‌کند (احمدی، ۱۳۷۸، ۱۱۲).



قدرت خوانین مکران در دوره‌های مختلفی از تاریخ معاصر بلوچستان، روزبه‌روز محدودتر شده و امروز نمی‌توان از آن نظام سفت و بسته‌ای که تا یکصد سال پیش و حتی نیم قرن گذشته وجود داشته است، اثری دید. باوجوداین، بازماندگان و نسل‌های بعدی منتسب به خوانین مکران و ذات‌های برتر، هنوز از پذیرش اصولی مانند برابری و یکسانی افراد جامعه در «ذات»، اکراه دارند. قدرت سرداران، ریش سفیدها، و بزرگان طایفه‌ای در سرحد نیز اگرچه در سال‌های پیش و پس از انقلاب اسلامی تضعیف شد، اما از آنجاکه ضرورت وجودشان برای نظام اجتماعی این ناحیه به‌ویژه در مقاطع خاصی - یک ضرورت کارکردی بوده است، از بین نرفت. در حال حاضر نیز با وجود انتقادهای روشنفکران بلوچ از قدرت فراگیر این قشر، آن‌ها توانسته‌اند در نظام سیاسی، نفوذ و برای بازتولید جایگاه خود در جامعه، تلاش‌هایی را سازمان‌دهی کنند.

۲-۵. نخبگان قومی ناسیونالیست

ناسیونالیسم، پدیده‌ای مدرن بوده و موفقیت آن نیازمند تلاشی منسجم است؛ انسجامی که هیچ‌گاه در میان بلوچ‌های ایران وجود نداشته و این شاید یکی از دلایل اساسی عدم شکل‌گیری یک تشکل واحد سیاسی یا نظامی ملی‌گرایانه در میان آن‌ها است (هریسون، ۱۹۸۱، ۱۷). حرکت‌ها و خیزش‌های ملی‌گرایانه بلوچ‌ها عمدتاً در بخش شرقی بلوچستان که در خاک پاکستان واقع شده است، متمرکز بوده و البته این به معنی نبودن چنین گرایش‌هایی در بلوچستان ایران نیست.

شاید بتوان حضور نخبگان قومی بلوچ در مقام نیروهای فعال و هویت‌خواهانی با گرایش‌های ناسیونالیستی و محلی‌گرایانه را به‌ویژه در طول دو سده اخیر، در قالب چند دوره مشخص، به‌گونه‌ای روشن‌تر مطرح کرد. تأکید بر دو سده اخیر از این‌رو است که تا پیش از این و در عمل، حکومت‌های مرکزی، تسلط کامل و پیوسته‌ای بر ناحیه بلوچستان نداشته‌اند و تقابل‌های موجود یا رویارویی‌های جاری در آن زمان، بیشتر ناشی از دغدغه‌های شخصی و منفعت‌طلبانه بوده است و نه مسئله‌ای عمومی که در واقع، مسئله هویت بلوچ‌های ساکن در بلوچستان ایران باشد. به‌عبارت دیگر، آنچه در معرض تهدید بوده است، بیشتر منابع مادی‌ای است که حتی در میان خود بلوچ‌ها نیز همواره بر سر آن درگیری‌هایی وجود داشته و باید در جای دیگری، به‌طور مفصل بررسی شود. از این منظر و در پرتویک تأمل تاریخی، به‌زودی



درمی‌یابیم که رویارویی با غارت‌جویی و سلطه‌طلبی قاجارها در بازه مورد بحث، نخستین دوره‌ای است که کلیت جامعه بلوچستان، «هراس وجود دیگری» را به معنای واقعی کلمه، ادراک کرد؛ ادراکی که علاوه بر نگرانی در مورد از دست رفتن منابع و منافع مادی توسط آن دیگری زورمند، در فهم تفاوت‌های فرهنگی‌ای ریشه دارد که میان «مای بلوچ» و «آن‌های غیر بلوچ» وجود دارد. بنابر نظر بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران محلی نیز جدی‌ترین رویارویی بلوچ‌ها با یک «دیگری متقابل» یا «غیریت قدرتمند» در بازه حکومتی قاجارها شکل گرفت (سالاربهزادی، ۱۳۷۲؛ سپاهی، ۱۳۸۵؛ شهلای‌بر، ۱۳۸۷). دوره دوم را باید دوره ایستادگی نخبگان قومی و بخشی از مردم بلوچ به‌ویژه در برابر حضور نیروهای استعمارگر خارجی در ناحیه مورد مطالعه دانست (همت، ۱۳۷۰؛ دایر، ۱۳۷۸؛ صفرزایی، ۱۳۹۱). مقطع سوم، مقطع ایستادگی در برابر دولت مدرن ایران و در واقع، دیکتاتوری رضاخانی است؛ مقطعی که در واقع، شاهد تلاش خاص مجموعه‌ای مشخص، یعنی خوانین بلوچ برای به‌رسمیت شناختن حکومت‌های محلی بود (جهانبانی، ۱۳۰۷؛ سیاسر، ۱۳۸۴؛ رخشانی، ۱۳۹۱؛ سیاسر، ۱۳۹۱). دوره چهارم، دوره تشکیل گروه‌هایی، به‌ویژه در زمان سلطنت محمدرضاشاه پهلوی است که با پیگیری فعالیت‌های ناسیونالیستی، به‌طور مشخص، اهداف ملی‌گرایانه‌ای را دنبال می‌کردند؛ گروه‌هایی مانند جبهه آزادی‌بخش بلوچستان، حزب دموکراتیک بلوچستان، و...؛ برای مثال، حزب دموکراتیک بلوچستان که در دهه ۱۳۴۰ در بغداد تشکیل شده بود، به‌طور مشخص خواستار ایجاد یک «دولت دموکراتیک محلی» در بلوچستان بود که یکی از استان‌های ایران «فدرال و سوسیالیست» باشد (حسین‌بر، ۱۹۸۴؛ شهبخش، ۱۳۷۳؛ احمدی، ۱۳۷۸). دوره پنجم، هم‌زمان با وقوع انقلاب اسلامی ایران و پس از آن است که در پی جریان‌های مختلف و با اهداف متنوع، ضمن فراز و فرودهایی، صورت‌هایی از آن استمرار یافته است. برخی از جریان‌های مطالبه‌جویانه در این دوران، بیشتر حاصل فعالیت نیروهای مذهبی بلوچ بوده و با این هدف شکل گرفته است که حقوقی مساوی و جایگاهی برابر را برای بلوچ‌های اهل سنت ایران در حکومت فراهم کند؛ تلاش‌هایی که ابتدا در چارچوب گروه‌هایی مانند «حزب اتحاد مسلمین» شکلی رسمی داشت و اکنون با تلاش پیشوایان مذهبی بلوچ برای تأثیرگذاری بر مقام‌های کشوری، پیگیری می‌شود (بزرگ‌زاده و ملازاده، ۱۳۸۷). علاوه بر این جریان‌های مذهبی و نیمه‌سیاسی، جامعه بلوچ پس از انقلاب



اسلامی ایران شاهد حضور گروه‌های سیاسی و فعالان دیگری بوده است که اغلب در خارج از کشور استقرار یافته و با گرایش‌های چپ‌گرایانه و با رویکرد انتقادی یا حتی رادیکال، به‌زعم خود، در پی برجیده شدن نظم تبعیض‌آمیز در این ناحیه و تحقق بلوچستانی آزاد بوده‌اند (حسین‌بر، ۱۹۸۴؛ احمدی، ۱۳۷۸؛ حسین‌بر و ایرندگانی، ۱۳۹۴؛ اکرمیان، ۱۳۹۴).

۳-۵. روحانیون، مولوی‌ها، و فعالان مذهبی

جایگاه مذهب و نیز وضعیت پیشوایان مذهبی در ساختار اجتماعی بلوچستان، به‌ویژه در طول یکصد سال اخیر، دچار تحولات اساسی شده است. آنچنان‌که مطرح است، حکومت محلی بارکزی‌ها (۱۳۰۷-۱۲۹۹ ه.ق.)، نقطه آغاز رونق مذهب اهل سنت در این منطقه بوده است. در این دوره، یکی از حاکمان محلی به‌نام دوست‌محمدخان بارکزی، تعدادی ملا و مولوی را که به‌ویژه تحصیل کرده علوم دینی در پاکستان و افغانستان بودند، برای امر قضاوت که از آن با عنوان «شریعت» یاد می‌شود، وارد دستگاه حکومتی خود کرد (طاهری، ۱۳۸۶، ۱۴۲). تا پیش از این، شیوخ درویش مسلک، پیران صاحب‌کرامت، و نیز صوفیان یا عرفای محلی، بیش از هرکس دیگری محل رجوع بومیان بلوچستان در زمینه نیازهای معنوی خویش بودند.

تا دهه‌های پایانی سده شمس‌گذشته، آن دسته از پیشوایان دینی بلوچ‌ها که به‌عنوان «مولوی» و «قاضی» شناخته می‌شدند نیز، بیشتر کهنسالان زاهدی بودند که در سال‌هایی دور، آشنایی اندکی با علوم دینی در سطوح بسیار ابتدایی پیدا کرده و با همان اندوخته و به‌کمک حافظه نیم‌بند خود برای پاسخ‌گویی به نیازهای دینی مردم و آموزش فرزندان برخی از اقشار استفاده کرده و در مواردی، به‌عنوان بازوی قضایی حاکمان وقت عمل می‌کردند. این وضعیت به‌نوعی تا واپسین سال‌های حکومت قاجارها ادامه یافت، تا اینکه هم‌زمان آوازه مدرسه‌های دینی مترقی بزرگ و سازمان‌مند در هندوستان آن روزگار به گوش بلوچ‌ها رسید. با توجه به شرایط فرهنگی ویژه بلوچستان و عقب‌ماندگی‌های تاریخی آن، تعداد اندکی از فرزندان همان زاهدان معتمد که به‌لحاظ طبقاتی نیز جزء اقشار میانی جامعه به‌شمار آمده و مورد وثوق دیگران نیز بودند، فرصت سفر به آن‌سوی مرزها را یافتند؛ مسافرانی که پس از بازگشت، به‌نوعی در هیبت مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نیروهای اجتماعی جامعه بلوچستان، سرآغاز تحولات گسترده و دگرگونی‌های ریشه‌ای در بنیان‌های فکری و اعتقادی بلوچ‌ها شدند. اگرچه پیشوایان مذهبی یادشده یا همان مولوی‌ها، تا پیش از این نزد عامه مردم مورد احترام



بودند، اما سازمان منسجمی که دارای گستره نفوذ بالایی در عرصه‌های مختلف سیاست و اجتماع باشد، نداشتند. سرکوب خوانین و سردارها در دوران حاکمیت پهلوی اول و نیز تضعیف آن‌ها در دهه‌های بعد، یعنی در دوران انقلاب اسلامی و حکومت دینی در ایران، زمینه‌های مناسبی را برای افزایش میزان قدرت و تأثیرگذاری روحانیون در فرهنگ و جامعه بلوچستان فراهم کرد (سالزمن، ۱۹۷۶، ۳۰). ایجاد و گسترش مدارس دینی و توسعه مساجد جامع، به‌عنوان کانون‌هایی که همواره و به‌طور آشکار یا پشت‌پرده نقش کلیدی‌ای در جهت‌دهی به انتخاب‌های فردی در عرصه‌های مختلف از سبک زندگی شخصی تا تصمیم‌گیری در مشارکت‌های سیاسی داشته‌اند، از جمله تحولات اساسی جامعه مورد مطالعه در دوران اخیر است که سبب حضور روحانیون و فعالان مذهبی به‌عنوان نیروهای اجتماعی فعال و تأثیرگذار در متن این جامعه شده است. جایگاه روحانیون به‌عنوان یک گروه ذی‌نفوذ عمده در نظام اجتماعی بلوچ‌ها، به‌ویژه در سال‌های اخیر، مورد انتقاد برخی فعالان مدنی بوده است، که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

۴-۵. بوروکرات‌ها و طبقه متوسط دنباله‌رو

تحولات سیاسی و اجتماعی در هر جامعه‌ای، وضعیت اقشار و طبقات اجتماعی آن جامعه را دگرگون می‌کند؛ جامعه بلوچستان نیز از این قاعده مستثنا نبوده است. فروپاشی نظام اجتماعی بسته و غیرمنعطف در مکران و تحول شیوه معیشت بلوچ‌ها و نیز گسترش دیوان‌سالاری ناشی از دولت مدرن در بلوچستان، سبب شکل‌گیری گروه‌هایی شد که شاید مهم‌ترین دغدغه آنان در طول زندگی آهسته‌شان، تحقق و حفظ آرامش باشد؛ بوروکرات‌ها و طبقه متوسط جدیدی که به اصطلاح سر در کار خود داشته و در نیم قرن اخیر، شاهد هیچ پویای مستقل و قابل‌توجهی از سوی آنان نبوده‌ایم؛ گروهی که با وجود دارا بودن مدارک دانشگاهی یا درآمد متوسط و به‌رغم پایبندی به یک فرهنگ مصرفی، در کشاکش سنت و تجدد درگیر بوده و درنهایت در اکثریت قریب به اتفاق حرکت‌های اجتماعی و سیاسی، پیروی تابعانه‌ای از رهبران مذهبی یا بزرگان طایفه‌ای داشته‌اند (در این باره همچنین رجوع کنید به: سیاسر، ۱۳۸۴، ۱۰۹-۱۰۸).

۴-۵. تجار و ثروتمندان جدید

هیچ‌یک از گروه‌های اجتماعی مورد بحث تاکنون، ساختار یگانه و یک‌دستی نداشته‌اند و اساساً نباید چنین انتظاری داشت؛ ثروتمندان بلوچ نیز در حال حاضر به‌لحاظ نوع و حتی



منشأ، گروه یگانه‌ای نیستند. عده‌ای از آنان را باید بازماندگان ساختار اشراف‌سالارانه‌ای دانست که پیشتر به آن‌ها اشاره شد؛ عده دیگری، تجار و بازرگانی هستند که برخی از آن‌ها از گذشته به تجارت‌های قانونی یا غیرقانونی اشتغال داشته و دارای ارتباطات اقتصادی گسترده‌ای چه در داخل مرزهای کشور و چه فراتر از آن هستند. در حال حاضر می‌توان نوکیسه‌گان اقتصادی و ثروتمندان جدیدی را نیز دید که به‌ویژه از طریق پیوستن به خطوط قاچاق مواد مخدر و سایر راه‌های غیرقانونی، توانسته‌اند با انباشت ثروت‌های قابل توجه، جایگاه خود را به‌عنوان یکی از گروه‌های نفوذ در جامعه تثبیت کنند. نفوذ این گروه به‌ویژه بر دو دسته بزرگان طایفه‌ای و رهبران مذهبی، ضرورت توجه به نقش آنان را به‌عنوان عناصری تأثیرگذار بر روندهای عمومی جامعه آشکار می‌کند.

۵-۶. روشنفکران و فعالان مدنی تجددگرا

شکل‌گیری نهادهای مدرن در نتیجه استقرار ساختارهای دولتی جدید که ریشه‌های آن را به‌طور خاص باید در اقدامات سیاسی دوران پهلوی جست‌وجو کرد و عوامل تبعی دیگری مانند تزلزل جایگاه خوانین و سرداران بلوچ، سرکوب و ناکامی نخبگان قومی ناسیونالیست و گروه‌های چپ‌گرا، قدرت‌گیری قشر روحانیون، گسترش نوعی گفتمان بنیادگرای مذهبی در بلوچستان، ...، همگی زمینه‌های رشد و شکل‌گیری نوعی تفکر انتقادی را در میان اقشاری از جمعیت جوان و به‌ویژه تحصیل‌کرده بلوچ به‌وجود آورد که بعدها در بستر مجموعه‌ای از تغییرات سیاسی در سپهر سیاست جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه پس از نیمه دهه ۱۳۷۰ و هم‌زمانی آن با گسترش ارزش‌های فرهنگی جدید در سطح جهانی و نیز رشد امکانات ارتباطی نوین، سعی کرد جریانی عمومی را برای ایجاد تحولات ساختاری در نگرش‌ها و رفتارهای ضدتوسعه‌ای حاکم بر کلیت جامعه بلوچستان به‌راه اندازد.

البته گروه مورد اشاره مانند سایر گروه‌هایی که در این جستار بررسی شدند، گروه یک‌دست یا طبقه منسجمی نبوده است و می‌توان در ارتباط با آن، شاخه‌های گوناگونی را ترسیم و دنبال کرد. در این میان، می‌توان نوعی روشنفکری سکولار را در نظر گرفت که اساساً حکومت دینی و جایگاه عالی مذهب و رهبران مذهبی در نظام اجتماعی را مانع جدی‌ای در برابر توسعه می‌داند؛ توسعه‌ای که از این منظر، پیوستن به جریانی جهانی، فارغ از محدودیت‌های نظم دینی است. اگرچه این رویکرد، در میان روشنفکران و فعالان اجتماعی ساکن در بلوچستان فراگیر نیست، اما





به‌شدت سعی در زیر سؤال بردن نظام اجتماعی حاکم در بلوچستان داشته و نمایندگان آن، نگاه رهبران مذهبی بلوچ و نیز بزرگان طایفه‌ای را نگاهی ضدتوسعه دانسته و بر این نظرند که تأکید بیش‌ازحد بر «هویت بلوچ سنی»، توسط نخبگان قومی و مذهبی بلوچ یا حکومت مرکزی، سبب انزوای هرچه بیشتر این مردم و ناحیه می‌شود. در مقابل، باید از نگاه معتدل‌تری گفت که در عمل، جریان به‌نسبت فراگیرتری را شکل داده است؛ بحث دربارهٔ مجموعه‌ای از فعالان مدنی است که به‌ویژه در حوزه عمومی - خاصه با بهره‌گیری از امکان‌های فضای مجازی و مطبوعاتی - فعال بوده و دارای ویژگی‌های خاصی هستند؛ مهم‌ترین این ویژگی‌ها، نقد از درون ساختار قوم‌مدار بلوچ‌ها و سازمان بسته‌ای است که از منظری تاریخی، مانع تحرک اجتماعی بخش‌های گسترده‌ای از جامعه می‌شود. در سطح دیگر، گروه یادشده، نقدی به بیرون و معطوف به نظام سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور دارد که از منظر آنان، با بازتولید گونه‌های دیگری از تبعیض، محرومیت بلوچستان و جایگاه نازل آن را در شاخص‌های توسعه‌ای، تشدید می‌کند. البته گروه مورد اشاره به‌دنبال سازمان‌دهی کنش‌های مقابله‌جویانه با هیچ‌یک از دو ساختار بالا نبوده است؛ در برابر، به‌نظر می‌رسد که کنش‌های آنان معطوف به عملیاتی شدن مجموعه‌ای از «توصیه‌های ترمیمی» است که در نهایت، به خروج این ناحیه از انزوای فعلی و قرار گرفتن آن در کنار جریان‌های فراقومی و فراملی به‌منظور نیل به «توسعه» در معنای کلی این مفهوم، منجر می‌شود (روستاخیز، ۱۳۹۵؛ نادری و روستاخیز، ۱۳۹۶).

۶. جریان‌های اندیشه‌ای و گفتمان‌های هویتی رقیب در جامعه قومی بلوچستان

طبیعتاً فعالیت کنشگرانهٔ هریک از گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بالا، بر یک بستر گفتمانی اتفاق می‌افتد؛ به‌عبارت دیگر، تلاش‌های هویتی گروه‌ها و نیروهای یادشده یا حتی صرفاً جهان ذهنی آنان، بازنمای مجموعه‌ای از دلالت‌های گفتمانی است که با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. به بیان ساده‌تر، نحوه صورت‌بندی هریک از آنان درباره مسئله یا «پروبلمه هویت» متفاوت بوده و تأکیدهای متنوعی نسبت به یکدیگر دارند. اگرچه نوع‌شناسی ارائه‌شده در این مقاله، صورتی کلی داشته و هریک از موارد مطرح‌شده را می‌توان به خرده‌گفتمان‌هایی تقسیم کرد، لکن سعی کرده‌ایم شمایی کلی از مناقشات مربوط به مسئله اشاره‌شده را در جامعه مورد مطالعه و در راستای ایجاد یک زمینه مطالعاتی گسترده‌تر ترسیم کنیم.

۱-۶. گفتمان‌های خودمحور و قوم‌گرایانه

بلوچستان به‌لحاظ قومیتی، تفاوت‌های طایفه‌ای، و نیز ساختار طبقاتی، همواره دارای تنوع‌هایی بوده که در نهایت منجر به تقابل‌های درونی در آن شده است. بلوچ‌ها بنابر پژوهش‌های انجام‌شده، دارای بیشترین میزان قوم‌مداری در میان اقوام ایرانی هستند (یوسفی و اصغرپور ماسوله، ۱۳۸۸). این مفهوم به رویکردی اشاره دارد که بر مبنای آن، روش‌های فکری و شیوه‌های رفتاری گروه «خود» در مقایسه با گروه‌های «دیگر»، به‌عنوان معیارهایی عام در نظر گرفته می‌شوند (ریویر^۱، ۱۳۷۹، ۲۵-۲۳). قوم‌مداری در بلوچستان با برتری طلبی و تحقیر سایر گروه‌هایی همراه است که لزوماً غیر بلوچ نیستند. در واقع، مرزهای «خود» و «دیگری» در این جامعه، رشته‌های زیادی دارد که گاهی ضخامت آن از نگاه یک ناظر بیرونی، بسیار ناچیز به نظر می‌رسد؛ به‌طور نوعی، طوایف حتی خویشاوند در این جامعه گاهی نسبت به هم، دیگری‌های خطرناکی به‌شمار آمده و برای اثبات برتری خود در برابر آن دیگری، بر عملکردهای قوم‌مدارانه‌ای متمرکز می‌شوند که در مواردی می‌تواند صورت‌های خشونت‌آمیزی به خود بگیرد. تحقیر دیگری‌های پست در مراتب ساختار طبقاتی و در جامعه‌ای که هنوز بقایای نظام شبه‌کاستی گذشته در آن مشاهده می‌شود، یکی دیگر از مختصات اندیشه‌ای بخش گسترده‌ای از مردم جامعه یادشده را شکل می‌دهد؛ اندیشه‌ای که برآیند آن در طول تاریخ زندگی بلوچ‌ها، کوشش برای بر ساخت نوعی گفتمان سیاسی خاص بوده که در صورت‌های اولیه خود، برتری ذاتی اقلیتی را بر جمع زیادی از مردم، امری طبیعی جلوه می‌داده است. به‌عبارت دیگر، دال محوری این صورت اولیه گفتمان مورد بحث، همان طبیعی، بدیهی، و ناگزیر پنداشتن اصالت ذاتی گروه‌هایی بوده است که به‌ویژه در بخش‌های مرکزی و جنوبی بلوچستان، در صدر جایگاه‌های اجتماعی و در قلمروهای مشخص بوده‌اند.

نگاهی به تأکیدهای گفتمانی و دلالت‌های معنایی مجموعه پادشده نشان می‌دهد که در اینجا و هنوز، «مسئله قومیت» و «هویت قومی» در معنای کلان و مصطلح آن مطرح نبوده و موضوعیت چندانی ندارد؛ قوم‌مداری پُر حرارت موجود نیز در واقع، معطوف به نوعی «طایفه‌گرایی» است و بیشتر می‌تواند به‌مثابه شکلی از «خودمحوری» ادراک شود که البته در جهت‌دهی به هویت یا شخصیت پایه بلوچ، نقش تأثیرگذار و بسزایی دارد. در اینجا، امور



گفتمانی‌ای همچون ادبیات حماسی و اسطوره‌ای بلوچ، افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، و... از یک سو، و امور غیرگفتمانی‌ای همچون سازوکارهای اقتصادی محلی، نشانه‌های ظاهری تمایزبخشی مانند نوع آرایش، پوشش، مسکن، و... از سوی دیگر، نقش مؤثری در بازتولید نظم و ویژه‌ای ایفا می‌کنند که به روابط اجتماعی در این ناحیه، جهت می‌بخشد. با این حال، در عمل، نمی‌توان هیچ تمایزی بین امور گفتمانی و غیرگفتمانی قائل شد، زیرا هر دو در راستای نهادینه‌سازی ارزش‌هایی عمل می‌کنند که به تثبیت موقعیت فرادستان انجامیده، موقعیت فرودستان را ضرورتی بدیهی و ناگزیر جلوه داده و امکان تشکیک را در این زمینه، منتفی می‌کند؛ بنابراین، گفتمان یادشده، نهادها و نظام‌های اجتماعی گوناگونی همچون مذهب، خویشاوندی، قشربندی اجتماعی، و... را به کار می‌گیرد تا نوعی سلطه سیاسی به ظاهر مشروع و شکلی از تبعیت را سازمان دهد؛ نتیجه آنکه، این سازوکار، به یک نابرابری بنیادین، رسمیت می‌بخشد. بر این اساس، به نظر می‌رسد که هویت بلوچی، بیش و پیش از هر چیزی بر پایه نهادینه شدن این نابرابری درونی، شکل گرفته و بعدها، مسئله‌مند می‌شود.

از آنجاکه در برابر هر گفتمان قدرت، همواره مقاومتی هرچند کم‌فروغ وجود دارد و از سوی دیگر، با توجه به تحولات اجتماعی و تغییرات فرهنگی در جامعه بلوچستان، اندیشه بالا مانند هر اندیشه انقیادبخش دیگری، در مقاطع گوناگون، مورد تردیدهای ناگزیری واقع شده است. در مقابل، گفتمان قدرتمند یادشده نیز با راهبردهای متفاوت، از جمله راهبرد جایگزینی دال کانونی، صورت‌های دیگری را برای مشروعیت‌بخشی به موقعیت خود، توسعه بخشیده است. نمایندگان و طرفداران نظم سلسله‌مراتبی پیشین در ساختار و سازمان اجتماعی بلوچستان، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران و نیز در برابر رشد محورهای قدرت دیگری مانند سازمان مذهب و فعالان مذهبی، با این پیش‌فرض که وجود آنان برای ثبات و امنیت جامعه و برقراری تعادل‌های انتظام‌بخش در بلوچستان امری ضروری است، همواره از جایگاه خود دفاع کرده‌اند. البته طرح این صورت‌بندی گزاره‌ای، چندان نامعقول و غیرمنطقی هم نیست؛ خوانین و سرداران بلوچ، امروز نیز دارای نقش فعالی در حل و فصل اختلافات درون‌قومی یا بین‌طایفه‌ای هستند. امروزه تأکید بر ضرورت کارکردی وجود نخبگان قدرت قومی برای تعادل‌بخشی به نظام اجتماعی در بلوچستان، نهادهای کشوری و لشکری در ایران، به‌ویژه در این ناحیه، را نیز برای پذیرش جایگاه آنان و همراهی با ایشان، تا حد زیادی مجاب کرده است.



کوشش‌های نهادبخشی مانند راه‌اندازی پایگاه‌های ارتباطات مردمی در هر طایفه، ایجاد صفحه‌های اطلاع‌رسانی، و عضوگیری در شبکه‌های مجازی را می‌توان در راستای گسترش شکل‌های جدید گفتمان مورد اشاره، تحلیل کرد (گرد، ۱۳۸۱؛ گرگیچ، ۱۳۹۲).

۲-۶. گفتمان‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه

بلوچ‌ها، به‌عنوان ساکنان ناحیهٔ پهناوری که بخش‌هایی از کشورهای ایران، پاکستان، و افغانستان را دربر می‌گیرد، مجموعه‌ای را شامل می‌شوند که بیش از پانصد قبیله و گروه طایفه‌ای را در خود جای داده است. آن‌ها بر این باورند که در نشانگرهای ذهنی و هویتی ویژه‌ای اشتراک دارند. بحث از یک فرهنگ مشترک است که در آن، تأکید ویژه‌ای بر مؤلفه‌هایی مانند نیاکان، سنت‌ها، مذهب، و زبان می‌شود (مری^۱، ۱۹۷۴). البته خود این مؤلفه‌ها، سرچشمهٔ مجموعه‌ای از شکاف‌ها هستند؛ شکاف‌هایی که به‌لحاظ تاریخی، تعارض‌هایی را در میان بلوچ‌ها و گروه‌های رقیب آن‌ها - که همواره به‌عنوان «دیگری» تعریف شده‌اند - به‌وجود آورده است: دیگری قومی، دیگری مذهبی، و دیگری زبانی. در این میان، برخی از کنشگران سیاسی - اجتماعی بلوچ که داعیه‌های ملی‌گرایانه‌ای دارند، با ادراک این مسئله، مؤلفه‌های بالا را دستاویزی برای پیگیری اهداف استقلال‌طلبانهٔ خود قرار داده‌اند. ریشه‌های این حوزهٔ گفتمانی در بلوچستان ایران را همان‌گونه که در بخش پیشین اشاره شد - باید در مجموعه‌ای از حرکت‌ها و جریان‌های محلی‌گرا دید که در طول تاریخ این قوم همواره وجود داشته است. با این حال، شکل‌گیری گفتمان یادشده به‌شکل مدرن آن و به‌مثابه یک پدیده جدید، اساساً واکنشی به تأسیس و توسعه دولت مدرن در ایران بود. به‌طور مشخص، اقدامات دولت مدرن پهلوی در راستای ایدئولوژی ناسیونالیسم و نیز تجدد ایرانی، با واکنش جدی نیروهای سیاسی مختلف با پایگاه‌های اجتماعی متنوع در بلوچستان روبه‌رو شد که از آن پس تاکنون، هریک در قالب هیئت‌های جداگانه‌ای با ادعای دفاع از «هویت بلوچی» بر موجودیت خود تأکید کرده‌اند.

همچنین، پس از انقلاب اسلامی تا امروز، بسیاری از گروه‌ها و نیروهای ملی‌گرای بلوچ بر این نکته تأکید داشته‌اند که تفاوت‌های قومی و مذهبی بلوچ‌ها با گروه قومی و مذهبی غالب در ایران، سبب شده است که آن‌ها در عمل، هیچ‌گاه در مرکز نظام سیاسی کشور و هیئت حاکمه جایگاهی نداشته باشند. در مقابل، گفته می‌شود که سیستمی‌ها و سایر گروه‌های قومی





موجود در پهنه زیست بلوچ‌ها، با توجه به اینکه در مقایسه با آنان از نظر مذهبی با مجموعه حاکمیت یکسان بوده‌اند، به‌عنوان بازوی اجرایی دولت مرکزی در کل استان مورد توجه هستند و دولت، دیدگاه حمایتی در مورد آن‌ها دارد (حافظنیا و همکاران، ۱۳۹۲). مجموعه این موارد، زمینه‌هایی هستند که از نظر این دسته از فعالان بلوچ، ضرورت «استقلال» و «خودمختاری» را برای بلوچستان و بلوچستانی‌ها دوچندان می‌کند.

علاوه‌بر آنچه مطرح شد و فارغ از برخی حمایت‌های بی‌دریغ بین‌المللی از بی‌ثبات‌سازی جغرافیای ایران، بی‌تردید می‌توان اذعان داشت که رشد گرایش‌ها، حرکت‌ها، و جریان‌های ناسیونالیستی در بخش شرقی بلوچستان یا همان بلوچستان پاکستان و تلفیق با اندیشه‌های بنیادگرای درحال‌رشد در منطقه، تا حد زیادی به شکل‌گیری ایدئولوژی ملی‌گرایی و ایجاد گفتمان هویت ملی در بلوچستان ایران نیز کمک کرده است (اکرمیان، ۱۳۹۴).

هدف غایی گفتمان ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه یادشده که البته علاوه‌بر مقابله با دولت‌های مرکزی و حکومت‌های رسمی ایران، خوانین و سرداران بلوچ را نیز به‌دلیل استثمار تاریخی عامه مردم بلوچ و به‌سبب تحریک احساسات عمومی، نکوهش می‌کند، و از سوی دیگر، برخی از روحانیون بلوچ را نیز به‌دلیل آنچه سازشکاری آنان به‌ویژه با مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی می‌داند، همواره سرزنش کرده است (برای نمونه بنگرید به: نبرد بلوچ، ضمیمه شماره ۳۹ نشریه پیکار، ۱۳۵۹/۰۶/۱۶). ایجاد نوعی وحدت در قالب یک واحد ملی بین گروه‌های مختلف بلوچ، کنار گذاشتن اختلاف‌های درون‌قومی، و ایجاد همبستگی و پیوندهای عاطفی عمیق و گسترده در بین اعضای «ملت بلوچ» است. در اینجا مفهوم اصلی، مفهوم ملت و ملیت است که ضمن تأکید بر مجموعه‌ای از عناصر، مانند سرزمین تاریخی، خون، و ویژگی‌های نژادی، مذهب، ارزش‌ها، باورها، اساطیر، مشاهیر، و زبان بلوچی، مطرح می‌شود. پیگیری گفتمان یادشده به‌منظور توسعه آن در میان آحاد جامعه و نیز تحقق هدف مورد اشاره، به‌ویژه در اواخر دوران حکومت پهلوی و اوایل انقلاب اسلامی، در قالب چندین سازمان سیاسی، مانند «حزب دموکراتیک بلوچستان»، «ستاره سرخ»، «نبرد بلوچ»، «کانون فرهنگی-سیاسی خلق بلوچ»، «جنبش مردم بلوچ»، و نیز انتشار نشریه‌های مکتوب و غالباً دوزبانه‌ای (بلوچی-فارسی) مانند «ماه‌تاک» و «گراند» انجام شده است (حسین‌بر، ۱۹۸۴، ۱۷۵-۱۵۶).

۳-۶. گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی مذهب محور

روایت‌های جمع‌آوری شده از مردم بلوچ و رجوع به تاریخ شفاهی بازماندگان نسل‌های پیشین نشان می‌دهد که مذهب و اعتقادات دینی در ناحیه مورد مطالعه تا پیش از شکل‌گیری و رشد حوزه‌های علمیه و افزایش طلاب علوم دینی، در ابتدایی‌ترین شکل و به‌گونه‌ای غیرسازمان‌یافته وجود داشته است. عزیمت تعدادی از طلاب بلوچ برای فراگیری علوم یادشده به نهادهای آموزشی مهمی در کشورهای همسایه، مانند عربستان سعودی، پاکستان و به‌ویژه دیوبند هند و سپس، بازگشت آنان به بلوچستان پس از دوران تحصیل، زمینه ترویج اندیشه‌هایی را در این ناحیه فراهم کرد که حاملان آن با هدف اصلاح و بازسازی جامعه، توسعه نهادگستر خود را آغاز کردند. پیام‌آوران اسلام حقیقی به‌زعم خود، مردم بلوچ را به ایمان آوردن دوباره دعوت کرده و الگوهای جدیدی از رفتار که مطابق با اصول بنیادین دین اسلام و براساس تفسیرهای ایشان است را گسترش دادند (بزرگ‌زاده و ملازاده، ۱۳۸۴؛ بزرگ‌زاده و ملازاده، ۱۳۸۷؛ شه‌بخش، ۱۳۸۹).

با وجود این، فعالان مذهبی در دوران سلطه خوانین و سرداران بلوچ، به‌رغم تلاش برای شکل‌دهی به نوعی پایگاه اجتماعی گسترده، نفوذ سیاسی قابل توجهی نداشتند؛ این شرایط، با سقوط قدرت سنتی نخبگان قومی، به‌طور کامل تغییر کرده و همگام با تحولات دیگری در سطوح کلان‌تر ملی، زمینه‌های افزایش اقتدار رهبران مذهبی فراهم شد (سالزمن، ۱۹۷۶، ۳۰). تثبیت جایگاه اقتدارآمیز رهبران مذهبی در بلوچستان، زمینه‌ساز ارتقای جایگاه عامل مذهب در هویت قومی بلوچ‌ها بوده است. اهمیت سیاسی رهبران مذهبی بلوچ، در آستانه انقلاب اسلامی ایران، بیش از پیش آشکار شد؛ آنان در کنار علمای شیعه، نقش مهمی در بسیج سیاسی مردم بلوچ برای همراهی با این انقلاب گسترده داشتند (احمدی، ۱۳۷۸، ۲۶۴).

پس از انقلاب اسلامی ایران و هم‌زمان با افول قدرت سایر نخبگان سنتی بلوچ و نیز سرکوب تحرکات جدایی‌طلبانه در این ناحیه از یک‌سو و گسترش نهادهای مذهبی سازمان‌یافته‌ای مانند مسجد جامع اهل سنت زاهدان، دارالعلوم زاهدان، عین‌العلوم سراوان، مرکز جماعت تبلیغی، و... از سوی دیگر، بسترهای لازم برای شکل‌گیری مجموعه‌ای از خرده‌گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی فراهم شد که همه آن‌ها بر مبنای «مذهب» حیات می‌یابند. در این میان، می‌توان به نوعی گفتمان بنیادگرای مذهبی اشاره کرد که به‌طور کلی با هدف اسلامی کردن تمام ساحت‌های زندگی روزمره، برخی از عناصر بنیادین فرهنگ مردم



بلوچ همچون حضور طبیعی زنان در زندگی اجتماعی و معیشتی در کنار مردان و نیز مجالس سنتی موسیقی که براساس اصول بنیادگرایی، ریشه‌ای در دین ندارند و برآمده از گمراهی و جهل در مورد آموزه‌های دینی هستند را به‌عنوان مصادیق گمراهی تلقی کرده و همواره در حال مبارزه جدی برای حذف آن‌ها از زندگی اجتماعی است (شهرلی‌بر، ۱۳۹۱). بنیادگرایان مذهبی بلوچ در واقع، با نفی و رد بسیاری از سنت‌های بومی و نیز با طرد و تکفیر یا جذب و حل بسیاری از نحله‌های اعتقادی محلی، برای مدت قابل توجهی یک‌تاز میدان اجتماعی بلوچستان بوده‌اند.

گرایش‌های بنیادگرایانه در جامعه یادشده، همچون گرایش‌های مشابه در سایر نقاط، با ارائه قرائتی انعطاف‌ناپذیر از متون اصیل و کهن دینی، خواهان تطبیق تمام اجزای جامعه و نیز زندگی روزمره مردم بلوچ با این متون هستند. به‌طور مشخص، می‌توان به مواردی همچون «ضرورت باورمندی به قطعیت متون مقدس»، «اجبار به پذیرش بی‌چون‌وچرای قرائت‌های دینی گزینش‌شده»، «بازگشت به ریشه‌ها و تفسیر دوباره مبانی ایدئولوژیک دین»، «رد، تکفیر یا نقد سایر جریان‌های دینی»، «ایستادگی در برابر نظم سیاسی-اجتماعی موجود»، «نقد سکولاریسم و نفی ظواهر مدرنیته و مدرنیزاسیون»، و... به‌عنوان دلالت‌های مهم خرده‌گفتمان‌های بنیادگرا در بلوچستان ایران-مانند تمام صورت‌های مشابه آن در سایر بسترها- اشاره کرد؛ دلالت‌هایی که یک دگرگونی اساسی در چهره جامعه بلوچستان نسبت به صورت پیشامدرن آن به‌وجود آوردند.

در برابر رویکرد افراطی بالا، باید جریانی عمومی را در بین رهبران و فعالان مذهبی بلوچ در نظر داشت که علاوه بر وظیفه ارشاد و رهبری مردم در امور دینی، همواره سعی بر حضور جدی در مناسبات سیاسی داشته و دارد؛ بحث از گروهی است که در صورت‌های عملکردی خود، پذیرش تحولات اجتماعی و همگامی با برخی از مقتضیات دوران مدرن را ناگزیر دانسته و بر این نظرند که باید با بهره‌گیری از شرایط جدید، زمینه جذب و بهره‌گیری از نیروهایی را فراهم کرد که از گفتمان‌های پیشین، سرخورده‌اند. در این زمینه برای نمونه انتشار مجله‌ها و نشریه‌هایی با موضوعات روز، تأسیس دفاتر امور دانشجویی در حوزه‌های علمیه و مساجد جامع و نیز برگزاری همایش‌های دانشجویی که متولی آن سازمان‌های مذهبی هستند، دارای اهمیت است. هسته مرکزی مفاهیم مورد تأکید این گفتمان را باید «بلوچ سنی» دانست؛



مفهومی که اکنون می‌توان آن را سیاسی‌ترین مفهوم فضای اجتماعی بلوچستان قلمداد کرد. نمایندگان گفتمان یادشده در طول سال‌های اخیر، قدرت تأثیرگذاری قابل‌توجهی به‌ویژه در انتخاب‌های سیاسی مردم بلوچ داشته‌اند و توانسته‌اند در فرایندهای انتخاباتی با بهره‌گیری از قدرت نفوذ مذهب در میان این مردم، به آرای عمومی جهت ببخشند.

شاید بتوان گفت که امروز، اسلام سیاسی سنی در بلوچستان ایران و تلاش برای ارائه یک الگوی اسلامی از حاکمیت که مبتنی بر مؤلفه‌های مردم‌سالارانه باشد، جدی‌ترین جریان گفتمانی در ناحیه مورد مطالعه است. البته این جریان در یک سطح کلان، هم‌سو با تلاش رهبران مذهبی جوامع اسلامی برای تثبیت کفایت نظام مردم‌سالاری دینی به‌نظر می‌رسد (بیات، ۲۰۰۷). در اینجا می‌توان به حضور مؤثر و فعالانه مجموعه‌ای از اسلام‌گرایان مدرن در بلوچستان ایران اشاره کرد که بیش از هر چیز، بر ویژگی‌های دموکراتیک اسلام و الگوی حاکمیتی مطلوبشان تأکید می‌کنند. در واقع، تأکید ویژه بر دال‌های محوری‌ای همچون «عدالت»، «آزادی»، «برابری»، «نکثرگرایی»، «حقوق شهروندی»، و... نشان‌دهنده چنین رخدادی است. بحث از یک گفتمان اسلام‌گرای اعتدالی و نمایندگان به‌ظاهر میانه‌رو آن مطرح است که در صدد احقاق حقوق مغفول بلوچ‌های سنی مذهب و ارتقای جایگاه آن‌ها در سپهر سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران هستند.

۴-۶. گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی بازاندیشانه

برخلاف برخی از نیروهای اجتماعی موجود در ناحیه مورد مطالعه که سعی در حفظ نظم مرزبندی‌شده پیشین داشته‌اند، یا گروه‌هایی که تحقق نوعی گفتمان ملی‌گرایانه را دنبال می‌کنند، نمایندگان تجددخواه جریان روشنفکری انتقادی بلوچ که در بخش‌های پیشین به برخی از ویژگی‌های خاص آن‌ها اشاره کردیم، با وجود تلاش برای برجسته‌سازی نمادهای هویت قومی خود و نیز ارتقای ظرفیت‌های فرهنگ محلی‌شان، به شدت با برقراری مرزهای جداکننده که به‌لحاظ تاریخی با نوعی ارزش‌های سلسله‌مراتبی نیز همراه بوده است، مخالف بوده و با اتخاذ رویکردی انتقادی، کوشش‌هایی را در جهت تقابل با آن شکل داده‌اند؛ چنان‌که از آن میان، کوشش‌های رسانه‌ای آنان به‌ویژه بر بستر فضای مجازی و نیز فعالیت‌های مطبوعاتی ایشان در نشریه‌های محلی یا پیگیری‌های حزبی‌شان در چارچوب احزاب رسمی کشور، به‌ویژه احزاب اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا، قابل‌توجه است.





به نظر می‌رسد که در اینجا، در مسیر توسعه گفتمانی گام برداشته می‌شود که تصمیم به بازتعریف هویت بلوچی دارد؛ بازتعریفی که در آن، «ما»ی بلوچ، از طریق طرد، تخریب، یا کنار نهادن «آن‌ها»یی که تاکنون در هیبت «غیر» در نظر گرفته می‌شدند، خود را به ادراک در نمی‌آورد. «خود بلوچ» در این صورت‌بندی‌ها، گویی به‌مثابه یک «خود جهان‌محلی‌شده» و «جهان‌محلی‌نگر» طبقه‌بندی می‌شود و «دیگری»های بلوچ نیز در آن، چونان «غیرهایی خطرناک» تصور نمی‌شوند که باید همچون گذشته، بر دوری یا ضدیت با آن‌ها پافشاری شود. کانون محوری این گفتمان را مفاهیمی مانند «عقلانیت»، «همگرایی»، «مدارای فرهنگی»، «جهان‌محلی‌گرایی» و «مقاومت در برابر منطق سلطه» شکل می‌دهد.

از منظر برساخت‌گرایانه، تأمل در پوشش‌های هویتی فعالان مورد مطالعه نشان می‌دهد که آن‌ها اساساً با بهره‌گیری از مجموعه‌ای امکانات زبانی-گفتمانی، به‌دنبال برساخت هویت تازه‌ای هستند که از نگاه آنان، روح جدیدی در کالبد جامعه بلوچستان جاری می‌کند و در سطح استانی که به‌لحاظ فرهنگی و اجتماعی دارای تنوع‌هایی است، و برای توسعه آن، طرحی نو در می‌اندازد. براین اساس، برای شکل‌دهی به تصویری تلاش می‌شود که در آن، نه مردمانی قوم‌مدار و ضدیت‌طلب، بلکه شهروندانی هم‌گام و یک‌صدا، با وجود احترامی که برای تنوعات فرهنگی یکدیگر قائل هستند، با یکدیگر و به‌منظور نوعی توسعه تعالی‌گرایانه و رهایی‌بخش، همراه هستند. اما در این میان، طبقه‌بندی‌های جدیدی سر برمی‌آورد؛ نوعی طبقه‌بندی که در یکی از شکل‌های آن، فعالان مدنی یا روشنفکران به‌اصطلاح تجددخواه بلوچ در یک‌سو، و سایر گروه‌ها و نیروهای اجتماعی بلوچ در سوی مقابل قرار می‌گیرند. به‌عبارت دیگر، در اینجا شاهد شکل‌گیری و برساخت «دیگری»های مجاورتی هستیم که خود فعالان و روشنفکران یادشده، «خویش‌شان» را در رویارویی با آن‌ها تعریف می‌کنند؛ در واقع، این دیگری‌ها— همان‌گونه که در مطالعه حاضر نیز اشاره شد— بیش و پیش از آنکه با آن‌ها دارای فاصله‌های جغرافیایی باشند، به‌لحاظ مرزبندی‌های عقیدتی، اندیشه‌ای، و در واقع، گفتمانی، در طرف مقابل تصور می‌شوند. این طبقه‌بندی‌ها در واقع از رویارویی نوعی گفتمان بازاندیشانه، با گفتمان‌های متقابلی ریشه می‌گیرد که البته خاستگاهی بیرون از جامعه بلوچ ندارد. در چنین بستری، بحث بر سر پرچم‌داری جریان‌ی است که بلوچ‌ها یا انسان بلوچستانی را به سعادت می‌رساند؛ بحثی که به نظر می‌رسد، مُدعای آن، ضرورت همگامی و حتی سر فرود آوردن

نمایندگان سایر گفتمان‌های هویت بلوچی، در برابر این دسته از نیروهای تحول‌خواه است (روستاخیز، ۱۳۹۵؛ نادری و روستاخیز، ۱۳۹۶).

بحث و نتیجه‌گیری

وجود تضادهای بی‌شمار، به‌ویژه در جوامع امروزی که خود ناشی از مجموعه‌ای از شکاف‌های ساختاری در آن‌ها است، تأییدگر این نکته است که پویایی اجتماعی، اصل کلیدی‌ای در حیات هر جامعه است. برجستگی شکاف‌های یادشده و به تبع آن، تضادهای موجود، نشان‌دهنده چارچوب‌های اندیشه‌ای گوناگونی است که در فضای عمومی آن جامعه وجود دارند. بلوچستان ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ به‌گونه‌ای که به‌ویژه در طول یکصد سال اخیر، گفتمان‌های فراوانی در آن فعال بوده‌اند. در واقع، می‌توان پهنه اجتماعی بلوچستان را در مدت یادشده، صحنه رویارویی گفتمان‌هایی دید که هر یک با تأکیدهای گوناگون و برجسته‌سازی مؤلفه‌های ویژه و با بهره‌گیری از روش‌های مختلف سعی داشته‌اند بر مجموعه ساحت‌های اجتماعی در این پهنه چیره شوند. به‌طورکلی و در جریان برساخت یا فرایند هویت‌یابی بلوچ‌ها، به‌ویژه در سده حاضر، جریان‌های اندیشه‌ای مؤثر را می‌توان ذیل چهار مجموعه گفتمانی عمده تقسیم‌بندی کرد: گفتمان‌های خودمحور و قوم‌مدارانه؛ گفتمان‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه؛ گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی مذهب‌محور؛ و گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی بازاندیشانه. این پژوهش با حرکت از نوعی روش‌شناسی تاریخی، برای بررسی «درزمانی» گفتمان‌های یادشده در پهنه اجتماعی-فرهنگی بلوچستان و روابط آن‌ها با یکدیگر تلاش کرد.

به‌لحاظ تاریخی، مجموعه گفتمانی نخست، از سایر موارد گفته‌شده مقدم‌تر بوده و ریشه‌های آن را باید در شیوه‌های زندگی پیشامدرن مردم بلوچ ردیابی کرد. بنیان‌های معرفتی این مجموعه، به‌ویژه تحت تأثیر قدرت فراگیر نخبگان سنتی قدرتمند در ناحیه مورد مطالعه، یعنی خوانین و سرداران بلوچ بوده است. باوجوداین، براساس تغییرات اجتماعی-فرهنگی ناگزیر در این ناحیه، شاهد افت‌وخیزهایی در آن بوده‌ایم و همان‌گونه که نشان داده شد، دال‌های مرکزی آن، در معرض جایگزینی قرار گرفته‌اند. اما دراین میان، آنچه مهم است این‌که به‌نظر می‌رسد، شاکله آن با تأکید بر ضرورت وجود برتر یک اقلیت هژمون بر اکثریت مردمان بلوچ که در قالب دسته‌های ایل‌ی و طایفه‌ای سازمان یافته‌اند، همواره ثابت مانده است.



اگرچه اندیشه‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه در بلوچستان براساس موقعیت‌های ویژه و رخدادهای تاریخی خاص در پهنه سرزمینی ایران و در طول دوران معاصر فرصت ظهور یافت، اما آن‌گونه که آرزوی نمایندگان این مجموعه گفتمانی بود، نتوانست در جریان‌سازی عمومی و همراه کردن آحاد مردم بلوچ، موفقیتی به‌دست آورد؛ این درحالی است که در همین شرایط، شاهد گسترش گفتمان‌های سیاسی-اجتماعی متمرکزی در ناحیه مورد مطالعه هستیم که با محوریت مذهب شکل گرفته‌اند. برجسته شدن سازمان مذهب در بلوچستان ایران، خود تابعی از شرایط و مقتضیات سیاسی فرامحلی و نیز تحول در ساختار اجتماعی-فرهنگی کشور پس از انقلاب اسلامی بوده است. در این میان و از بین گونه‌های مختلف و صورت‌های گوناگون گفتمان‌های مذهب‌محور در این منطقه، خرده‌گفتمانی اهمیت دارد که با رصد تغییرات ناگزیر در سطوح گوناگون جامعه مورد مطالعه، ضمن ترویج موقعیت خود با ظواهری عقلانیت‌یافته، و با ایجاد و گسترش نشانه‌هایی نمادین، در راستای به‌دست گرفتن مرجعیت این جامعه در لایه‌های مختلف آن تلاش می‌کند. پذیرش گفتمان یادشده و اقبال بیش از اندازه به آن را -به‌ویژه در میان مردمی که از سایر گروه‌های مرجع و نمادهای فاصله‌انگیز آنان در بلوچستان سرخورده بوده‌اند - نمی‌توان انکار کرد؛ گفتمانی که امروز نقش بسیار تأثیرگذاری در همراه‌سازی عموم مردم بلوچ در روندهای سیاسی و اجتماعی دارد.

تحول فرهنگی و دگرگونی اندیشه‌ای در پی رویارویی با افکار، نگرش‌ها، و ارزش‌های جدید، ذاتی جوامع امروزی است؛ جوامعی که اعضای آن، همواره خود و شیوه‌های زیست فردی یا جمعی‌شان را در پرتو مقتضیات جدید، بازبینی می‌کنند. براین اساس، امروزه در بلوچستان ایران نیز می‌توان از نوعی جریان بازاندیشانه سخن گفت که به‌لحاظ گفتمانی، به‌رغم ارتقای نمادهای فرهنگ بلوچی به نشانه‌هایی نمادین در ساحت‌های متفاوتی از زندگی روزمره، بر مؤلفه‌های جهان‌محلی‌گرایانه‌ای تأکید دارد که درنهایت، نوعی هم‌زیستی مبتنی بر مدارای اجتماعی را در این ناحیه به‌لحاظ فرهنگی متکثر، ممکن می‌کند. باوجوداین و به‌طورکلی، اگرچه نمایندگان این جریان بازاندیشانه نیز گروه یکدست و متجانسی نیستند، اما می‌توان اشتراک آنان را در این آرمان که اصلاح ساختارهای درونی در سازمان اجتماعی و فرهنگی قوم بلوچ، پیش‌نیازی ضروری برای هر رخداد توسعه‌ای در این جامعه است، به‌عنوان مهم‌ترین تأکید، برجسته کرد.



در پایان باید توجه داشت که برجسته شدن دوره‌ای یک گفتمان در بلوچستان ایران، هیچ‌گاه به معنای افول گفتمان‌های دیگر نبوده است؛ به عبارت دیگر، این‌گونه نیست که ظهور یک گفتمان، لزوماً در پی افول گفتمان دیگری رخ داده باشد. به‌ویژه امروز، سپهر سیاسی و اجتماعی بلوچستان، عرصه‌ی رویارویی تمام جریان‌هایی است که در اینجا تشریح شد. امروز، هویت انسان بلوچستانی، در عمل طی یک کشاکش جدی میان رقبایی ریشه‌دار بر ساخته می‌شود. تأکید ما بر ماهیت برساختی هویت قومی از همان آغاز، تأکیدی بر این مبنا بوده است.



فصلنامه علمی پژوهشی

۹۷

تأملی در آرایش نیروهای
اجتماعی و تحول ...

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت. تهران: نی.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۷). منابع قومی ناسیونالیسم (مترجم: گروه مترجمان). مجله مطالعات راهبردی، ۱(۱)، ۲۰۶-۱۸۳. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۳)
- اصطخری، ابواسحق‌ابراهیم (۱۳۷۳). ممالک و مسالک (مترجم: محمدبن اسعدبن عبدالله تستری؛ به کوشش ایرج افشار). تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. (تاریخ اصل اثر ۱۳۴۷)
- افرا، هادی؛ و فیض‌آبادی، رضا (۱۳۹۲). تبارشناسی مفهوم هویت در گفتمان‌های سیاسی ایران معاصر. مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۰(۱)، ۳۲-۱. doi: 10.22067/jss.v0i0.15951
- اکرمیان، سیدمحمدحسین (۱۳۹۴). علل شکل‌گیری گروه‌های تروریستی قومی و راهبردهای حل ریشه‌ای تعارضات؛ مطالعه موردی: سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۲ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی سیاسی). دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- آذرشب، عطیه (۱۳۹۴). کاستوکراسی در بلوچستان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد مردم‌شناسی). دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- برقی، محمد (۱۳۳۶). سازمان سیاسی حکومت محلی بنت؛ در ایام حکمرانی خاندان شیرانی. تهران: مازیار.
- برقی، محمد (۱۳۵۶). نظری به بلوچستان. تهران: سپید.
- بزرگ‌زاده، عبدالباسط؛ و ملازاده، نورالنساء (۱۳۸۴). زندگی، شخصیت و مبارزات مولانا عبدالله سربازی. تهران: احسان.
- بزرگ‌زاده، عبدالباسط؛ و ملازاده، نورالنساء (۱۳۸۷). زندگی‌نامه مولانا عبدالعزیز ملازاده. تهران: احسان.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی سیاسی؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی. تهران: نی.
- توسلی، محمد مهدی؛ و بامری، حمزه (۱۳۹۴). مقایسه نظام کاست در جنوب شرقی ایران (شهرستان دلگان) و هند. مجله مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۷(۲۴)، ۴۶-۲۹.
- ثقفی، محمد؛ و میرمحمدی، داوود (۱۳۸۹). مبانی معرفتی گفتمان‌های هویت ملی در عصر پهلوی. مجله جامعه‌شناسی، ۲(۲)، ۶۷-۴۳.
- جانب‌اللهی، محمدسعید (۱۳۷۵). نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در طوایف بلوچ سرحد. مجله تحقیقات جغرافیایی، ۱۱(۲)، ۷۲-۵۹.



جمشیدی‌ها، غلامرضا؛ و باینگانی، بهمن (۱۳۹۰). فوکو، تاریخ و روش‌شناسی تاریخی. مجله برگ فرهنگ، ۲۳، ۱۹۹-۱۷۴.

جنکینز، ریچارد (۱۳۹۴). هویت اجتماعی (مترجم: تورج یاراحمدی). تهران: پردیس دانش. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۶)

جهانبانی، امان‌الله (۱۳۰۷). عملیات قشون در بلوچستان؛ از تاریخ ۱ مرداد الی بهمن ۱۳۰۷. تهران: مجلس. حافظ‌نیا، محمدرضا؛ حسینی، سیدسلیمان؛ و احمدی، زهرا (۱۳۹۲). سیاست دولت و مناسبت‌های بین‌قومی؛ مورد: قوم بلوچ و سیستانی. مجله مدرس علوم انسانی، ۱۷(۲)، ۱-۲۱.

حسین‌پر، محمدعثمان؛ و ایرندگانی، یونس (۱۳۹۴). جنبش چپ در بلوچستان ایران در اوایل انقلاب اسلامی. مجله علوم اجتماعی، ۲۲(۷۰)، ۱۶۰-۱۹۸.

دایر، رجینالد (۱۳۷۸). مهاجمان سرحد: رویارویی نظامی انگلستان با سرداران بلوچ ایرانی (مترجم: حمید احمدی). تهران: نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۲۱).

رخشانی، محمدتقی (۱۳۹۱). دوست محمدخان بارکزیایی و عملیات قشون. زاهدان: تفتان.

روستاخیز، بهروز (۱۳۹۵). فضای مجازی و پویای هویت قومی در بین فعالین مدنی بلوچ (طرح پژوهشی). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

ریویر، کلود (۱۳۷۹). درآمدی به انسان‌شناسی (مترجم: ناصر فکوهی). تهران: نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۵)

سالاربهزادی، عبدالرضا (۱۳۷۲). بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵). بلوچستان در عصر قاجار. قم: معرفت.

سیاسر، قاسم (۱۳۸۴). مناسبات سرداران، علما و تحصیل‌کردگان بلوچ با دولت مدرن. زاهدان: تفتان.

سیاسر، قاسم (۱۳۹۱). سیستان و بلوچستان در روزگار پهلوی. تهران: آبنوس.

سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷). هویت‌های قومی از کجا برمی‌خیزند؟ مروری بر نظریه‌های اصلی. مجله رهیافت انقلاب اسلامی، ۲(۷)، ۱۵-۳۲.

شهبخش، عظیم (۱۳۷۳). ماجرای دادشاه: پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان. شیراز: انتشارات نوید شیراز.

شهبخش، یعقوب (۱۳۸۹). روایتی از نهضت بیداری دینی در بلوچستان ایران؛ در گفت‌وگو با شیخ‌الحديث مولانا محمدیوسف حسین‌پور. مجله ندای اسلام، ۱۱ و ۱۲ (۴۴ و ۴۵)، ۶۰-۵۵.

شهرلی‌بر، عبدالوهاب (۱۳۸۷). سمبلیک‌شدن آداب و سنن بلوچی: روایت‌تغییری فرهنگی تاریخی در





- بلوچستان. در کتاب گذری بر تاریخ بلوچستان؛ مجموعه مقالات همایش تاریخ بلوچستان (به اهتمام احمد سپاهی، و عباس سرافرازی)، گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.
- شهرلی بر، عبدالوهاب (۱۳۹۱). تقابل های بنیادگرایی مذهبی و فرهنگ فولکلوریک در بلوچستان. وبسایت انسان‌شناسی و فرهنگ. تاریخ دسترسی: ۱۳۹۵/۱۲/۱۰.
- صفرزایی، عبدالله (۱۳۹۱). ماجرای قتل مستر گریوز انگلیسی در سواحل دریای عمان. در کتاب پژوهشنامه خلیج فارس (دفتر چهارم؛ به اهتمام عبدالرسول خیراندیش و مجتبی تبریزنیا). خانه کتاب، تهران، ایران.
- طاهری، محمدرضا (۱۳۸۶). درآمدی بر تبارشناسی قوم بلوچ. مجله میثاق امین، ۳، ۱۴۴-۱۳۳.
- عبداللهی، محمد؛ و حسین بر، محمدعثمان (۱۳۸۱). گرایش دانشجویان بلوچ به هویت ملی در ایران. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۴(۴)، ۱۲۶-۱۰۱.
- فروند، زولین (۱۳۶۸). جامعه‌شناسی ماکس وبر (مترجم: عبدالحسین نیک‌گهر). تهران: توتیا. (تاریخ اصل اثر ۱۹۶۶).
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۴). عصر اطلاعات؛ قدرت هویت (مترجم: حسن چاوشیان). تهران: طرح نو. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۷)
- کچویان، حسین (۱۳۸۵). تطورات گفتمان‌های هویتی ایران. تهران: نی.
- کچویان، حسین؛ و زائری، قاسم (۱۳۸۸). ده گام اصلی روش شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ؛ با اتکاء به آراء میشل فوکو. مجله راهبرد فرهنگ، ۲(۷)، ۷-۳۰.
- کرد، خان محمد (۱۳۸۱). زندگی من: خاطرات مذهبی، سیاسی، اجتماعی. تهران: یکان.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۷۵). ایران در زمان سامانیان (مترجم: رشید یاسمی). تهران: دنیای کتاب. (تاریخ اصل اثر ۱۹۳۵)
- کریمی، علی (۱۳۹۰). درآمدی به جامعه‌شناسی سیاسی تنوع قومی؛ مسائل و نظریه‌ها. تهران: سمت.
- گرگیچ، محمدمهدی (۱۳۹۲). خاطرات حاج محمدمهدی گرگیچ (به اهتمام قاسم سیاسر، و احمدرضا کامیار). زاهدان: تفتان.
- گودرزی، محسن (۱۳۸۳). هویت قومی و نابرابری اجتماعی؛ مطالعه موردی گروه‌های قومی استان سیستان و بلوچستان (رساله دکتری). دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- مالشویچ، سینیشا (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی قومیت (مترجم: پرویز دلیرپور). تهران: آمه. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۴)
- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۰). روشنفکران آذری و هویت ملی و قومی. تهران: مرکز.



معیدفر، سعید؛ و شهلی بر، عبدالوهاب (۱۳۸۶). جهانی شدن و شکل گیری سیاست فرهنگی محلی: مصرف رسانه ای بلوچ های ایران و چالش های هویت قومی و هویت ملی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۵۶ و ۵۷، ۲۰۸-۱۸۳.

نادری، احمد؛ و روستاخیز، بهروز (۱۳۹۶). فضای مجازی و پویای هویت قومی؛ مورد مطالعه: روشنفکران و فعالین مدنی بلوچ. مجله جهانی رسانه، ۱۲(۲)، ۱۵۴-۱۳۲.

ناصر، ذبیح الله (۱۳۴۵). بلوچستان. تهران: ابن سینا.

ناصری نیا، محمدرضا (۱۳۸۸). شناخت تاریخی بلوچستان. تهران: عقیل.

نولدکه، تئودور (۱۳۵۸). تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان (مترجم: عباس زریاب). تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی. (تاریخ اصل اثر ۱۸۷۹)

همت، محمود (۱۳۷۰). تاریخ بلوچستان. تهران: گلی.

یغمایی، اقبال (۱۳۵۵). بلوچستان و سیستان؛ سرزمین نژاده مردمان و پهلوانان سخت کوش. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

یوسفی، علی (۱۳۸۰). روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران. مجله مطالعات ملی، ۲(۸)، ۳۲-۱۳.

یوسفی، علی؛ و اصغریورماسوله، احمدرضا (۱۳۸۸). قوم مداری و اثر آن بر روابط بین قومی در ایران. دانشنامه علوم اجتماعی، ۱(۱)، ۱۴۴-۱۲۵.

Anderson, B. (2006). *Imagined communities: Reflections on the origin and spread of nationalism*. London: Verso.

Barth, F. (1969). Introduction. In F. Barth (ed.), *Ethnic Groups and Boundaries*. Boston: Little, Brown and Company.

Bayat, A. (2007). *Making Islam democratic: Social movements and the post-Islamic turn*. Stanford: Stanford University Press.

Eriksen, T. H. (1993). *Ethnicity and nationalism: Anthropological perspectives*. London: Pluto.

Harrison, S. (1981). *In Afghanistan's shadow: Baluch nationalism and soviet temptations*. New York: Carnegie Endowment for International Peace.

Hosseinbor, M. H. (1984). *Iran and its nationalities: The case of Baluch nationalism* (Unpublished doctoral dissertation in International Relations). American University.

Marri, M. K. (1974). *Searchlights on Baloches and Balochistan*. Karachi: Royal Book Company.

Salzman, P. C. (2000). *Black tents of Baluchistan*. Smithsonian Institution Press.

Salzman, P. C. (1976). The tribal chiefs as middlemen the political of encapsulation in the Middle East. *Anthropological Quarterly*, 2, 203-210.

Taheri, A. R. (2010). *The Baloch in post Islamic revolution Iran; A political study*. Zahedan: Tecodh (Electronic Version).

Taheri, A. R. (2014). *A sociopolitical study of Iranian Baloch elites*. Zahedan: Tecodh (Electronic Version).



فصلنامه علمی پژوهشی

۱۰۲

دوره ۱۱، شماره ۳

پاییز ۱۳۹۷

پیاپی ۴۳